



پیرامون شعارها و مطالبات طبقه کارگر

آرش جاوید - شهریور 95

اعتراضات روزانه طبقه کارگر و زحمتکشان دیگر برای احقاق حقوق و خواست های خود، گویای این است که حرکت های اعتراضی در تیر ماه (و همچنین قبل و بعد از این ماه) به 14 مورد در روز می رسد. این اعتراضات شامل کارگران کارگاه های کوچک با عده 20 نفر کارگر تا کارخانجات و شرکت های بزرگ است که عده کارگران آنها به بیش از 1000 نفر می رسد. این آمارها گویای التهاب، تلاش و مبارزه جامعه ای است که بخش اعظم آن مزد بگیرانی هستند که برای امرار معاش خویش مجبور به فروش نیروی کار خود هستند. برخی از کارگرانی که در کارگاه ها و کارخانه ها اشتغال دارند، نمی توانند مزد خود را از کارفرما دریافت کنند. کارفرمایان نه تنها مزد آنان را به تعویق می اندازند، بلکه به هنگام اعتراض به این حق کُشی آنان را به سرکوب دولتی، شلاق و زندان تهدید می کنند. یعنی همین طلب کارگران از کارفرمایان برای کار انجام شده، که یکی از مهم ترین خواست های طبقه کارگر است و باید نان خانواده کارگری را تأمین کند، به آنان داده نمی شود. یعنی نه تنها مزد حداقل سه و نیم میلیون تومانی، که «پایه ای ترین» خواست طبقه کارگر ایران است که باید در راس همه خواست های اقتصادی این طبقه قرار گیرد، برآورده نشده است، بلکه مزدهای زیر حداقل بخشی از کارگران عملاً به واسطه وجود استبداد و دیکتاتوری و نبود آزادی، ملاحظور می شود. با کمی تأمل در می یابیم که وقتی کارگران از ابتدائی ترین حقوق خود که آزادی. در خواست حق. مزد کارشان است محرومند، باید برای رسیدن به خواست اول، موانع بعدی را که برایشان اهمیت زیادی پیدا می کند از سر راه خود بردارند. یعنی برای آزادی بیان، برای آزادی مطبوعات، برای آزادی اعتراضات اجتماعی، و برای آزادی اعتصاب مبارزه کنند. طبقه کارگر با این واقعیات باید چه راهی برای تأمین مطالباتش اختیار کند؟

برای اینکه بتوانیم راه حلی را نشان دهیم به ادامه مطلب برمی گردیم. در واقع اعتراضات برای مطالبات معوقه و برای پرداخت حق بیمه، اعتراض برای حق مسکن و سختی کار، اعتراض برای

شماره ۵۱ - آبان ۱۳۹۵

نوشته های این شماره:

- ۱ ص پیرامون شعارها و مطالبات طبقه کارگر
- ۳ ص مختصری در باره لزوم نقد به جنبش کارگری
- ۴ ص راه حل پرداخت مزدهای عقب افتاده کارگران
- ۶ ص مهرماه - بازگشایی دانشگاه ها و جنبش دانشجویی
- محکومیت جعفر عظیم زاده، شاپور احسانی
- ۸ ص و اسماعیل عبدی را محکوم می کنیم!
- جمهوری اسلامی، رفرمیسم و آنارشیزم
- ۹ ص سه بازیگر یک نمایش
- ۱۵ ص کارل مارکس سرمایه جلد سوم - بخش ۷ فصل ۴۹

برای ارتقای خیزش

ما به یاری همه جانبه

انقلابیان پرولتری

نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

طرح طبقه بندی مشاغل، اعتراض برای اخراج و بیکار سازی و اعتراض برای خصوصی سازی کارخانه ها و یا تعطیلی کارخانه ها، گویای این است که به طور میانگین هر روز حدود 14 اعتراض به شکل اعتصاب، تجمع در محل کار، تجمع در خیابان - روبروی مجلس و یا وزارت کار به وقوع می پیوندد. همین آمارهای موجود پیرامون وقوع اعتراضات نشان می دهند که نسبت تعداد اعتراض ها و نسبت طرح خواست ها در این اعتراض ها و نسبت تعداد افراد در این اعتراض ها به هیچ عنوان نمی تواند اساس تعیین عمده و اساسی بودن طرح شعار مبارزه گردد. (اگر بخواهیم اساس را بر این فرمول یعنی کمیت تعداد نفرات معترض قرار دهیم) در حالی که غیر از اعتراض کارگران برای دریافت مزدهای معوقه، ما شاهد اعتراض بیکاران برای یافتن کار (شهریه بهبهان که سرکوب گردید و کارگر بیکار مرتضی فرج نیا کشته شد و تعدادی زخمی و همچنین دستگیر گردیدند)، اعتراض دست فروشان (اعتراض دست فروشان در خرمشهر و خودسوزی یونس عساکره در اعتراض به عملکرد شهرداری، اعتراض دست فروشان در اهواز، اعتراض دست فروشان مترو تهران و اعتراض دست فروشان در جنوب تهران و درگیری با نیروی انتظامی و مأموران رفع سد معبر) اعتراض معلمان حق تدریسی برای استخدام در آموزش و پرورش و اعتراض جامعه معلمان سراسر کشور برای افزایش مزد و مزایای شغلی نیز هستیم. علاوه بر آن شاهد اعتراض روستائیان و کشاورزان برای حق آب و یا تجاوز ارگان ها و سازمانهای دولتی به زمین های کشاورزی متعلق به آنان (روستائیان چهار محال بختیاری - بلداجی) و یا مسدود نمودن آبراه ها و کانال های آبیاری زمین های روستائیان می باشیم. (اعتراض روستائیان مسیر رودخانه خیرآباد - زهره مسیر سردشت بهبهان و هندیجان در استان خوزستان) همچنین اعتراض هنرمندان، نویسندگان به عدم برخورداری از آزادی در ارائه کارهای هنری و اجرای کنسرت و نمایشنامه و ساخت فیلم و اعمال سانسور بر آثار نویسندگان و عدم صدور مجوز برای چاپ و انتشار کتاب. مخالفت با برگزاری جلسات و مجمع عمومی سالیانه کانون نویسندگان. اعتراض زنان نسبت به ستم های جنسیتی و تعرض به آزادی های اجتماعی و فردی زنان. اعتراض جوانان و دانشجویان و دانش آموزان نسبت به سلب آزادی در زمینه های تحصیل، کار، تفریح و اوقات فراغت آنها می باشیم. بنابراین با توجه به مواردی که برشمرده شد، مطالبات

طبقات و اقشار زیر ستم و معترض نه تنها برای احقاق مزدهای معوقه و بیمه، بازنشستگی، اخراج، طبقه بندی مشاغل، خصوصی سازی کارخانه ها و غیره، بلکه به دلیل استبداد حاکم بر جامعه، گویای مبارزات دمکراتیکی نیز می باشد که در شرایط جمهوری اسلامی همواره مورد سرکوب واقع شده اند. مبارزه برای آزادی های دمکراتیک، اقشار وسیعی از جامعه را دربر می گیرد. این اقشار زیر ستم به دلیل سرکوب مطالباتشان همواره به عنوان نیروی وسیعی از جنبش های اعتراضی بالقوه یا بالفعل در جامعه حضور دارند و در شرایط مناسب به اشکال مختلف با ابزارهای خاص خود به عرصه نبرد برای احقاق حقوق و سلب آزادی های خود از سوی حاکمیت مستبد و ضد آزادی وارد می گردند. این اقشار به دلیل موقعیت های طبقاتی خود قادر نیستند مبارزات پیگیر علیه نظام سرمایه داری سازماندهی نمایند. رسالت طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی علیه نظام سرمایه داری به عنوان نیروی پی گیر و انقلابی این است که اقشار و طبقات زیر ستم دیگر را حول برنامه مبارزاتی خود سازماندهی نماید و رهبری مبارزه طبقاتی ستمدیده علیه نظام سرمایه داری و حاکمیت ستمگر را در دست گیرد. طبقه کارگر در این مبارزه با توجه به درجه آمادگی خود است که قادر می گردد به تحقق برنامه انقلابی خود در انقلاب آتی نائل گردد. اما طبقه کارگر خلق الساعه و بدون آگاهی علمی و آمادگی سیاسی و فرهنگی و تشکیلاتی هرگز نمی تواند در مبارزه انقلابی برای سرنگونی دولت سرمایه داری حاکم و تسخیر قدرت سیاسی، موفقیتی کسب کند. تنها راه پیروزی در این نبرد طبقاتی، افزایش قوای سیاسی و تشکیلاتی و افزایش دانش علمی برای مبارزه با دشمن طبقاتی خود می باشد. تقویت اراده سیاسی طبقه کارگر و برخورداری از تشکل سیاسی و اقتصادی و آموختن علم مبارزه طبقاتی برای رهایی از یوغ سرمایه داری، مستلزم تأمین و تدارک شرایطی است که طبقه کارگر در یک پروسه انقلابی و تاریخی به آن نائل خواهد شد. طبقه کارگر پیش از آنکه خود را به صورت یک نیروی منسجم، متشکل و آگاه درآورد، نمی تواند از پیشروی برای تسخیر قدرت سیاسی سخنی به میان آورد. طبقه کارگر برای آنکه بتواند قدرتمندانه در این جایگاه قرار گیرد، باید رهبرانی انقلابی، آگاه، جسور و سازماندهنده را در میان خود پرورش دهد. این رهبران باید با تیزبینی و درک علمی و انقلابی از مبارزه طبقاتی، از آغاز راه فتح را به طبقه کارگر نشان دهند. رسالت کارگران کمونیست و

فعالان کارگری و سازمان های سیاسی طبقه کارگر در هر مقطع از مبارزه طبقاتی، نشان دادن مطالبات فوری و استراتژیک طبقه کارگر و سازماندهی مبارزه برای تحقق آن خواست ها می باشد. مطالبه افزایش مزد حداقل، خواست بیمه بیکاری، مطالبه مزدهای معوقه، مقابله با اخراج سازی و غیره از جایگاه و اهمیت ویژه ای در مبارزه طبقه کارگر برخوردار می باشد. لیکن نمی توان از مطالبه مزدهای معوقه و حتی افزایش مزد حداقل سخن گفت ولی حق تشکل طبقاتی طبقه کارگر را مسکوت گذاشت و یا از آزادی بیان، آزادی کارگران زندانی و یا زندانیان سیاسی و آزادی اعتصاب و اعتراض حرفی نزد و کارگران را از شرکت در مبارزه سیاسی منع کرد. اگر کارگران را از مبارزه سیاسی برحذر کنند و آنان را به دلیل اولویت و یا عمده بودن حق مطالبات معوقه و درماندگی در تأمین معیشت صرفاً به مبارزه اقتصادی ترغیب نمایند، هرگز نمی توانند رهایی خود را از استثمار و نظام بردگی مزدی به دست آورند. سازمان یابی و تشکل مستقل کارگری، علم و سیاست مبارزه انقلابی در کنار خواست های اقتصادی فوری. طبقه کارگر همواره از اولویت مبارزه جنبش کارگری. پیروزمند است. کارگران آگاه و کمونیست از هم اکنون سازماندهی و آموزش سیاسی. طبقه کارگر را مد نظر قرار می دهند و از ضرورت ارتقای کیفیت مبارزه طبقه کارگر و درجه آمادگی پرولتاریا برای به ثمر رساندن انقلاب پیش رو دفاع می کنند.

مختصری در باره لزوم نقد به جنبش کارگری

بهر روز فرهیخته

آبان ۱۳۹۵

برای روشن شدن اذهان مبارزان کارگری ضروری است که برخورد ویژه و مشخص به شرایط جنبش کارگری در ایران صورت گیرد. در این راستا شیوه برخورد سازمان ها و جریان های سیاسی چپ ایران به این جنبش و بدیل های آنها نیز باید مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین باید از کلی گویی در باره مبارزه طبقاتی در ایران فاصله گرفت.

حتی اگر نخواهیم از سازمان ها و اشخاص نام ببریم لازم است به برخی ایده ها، تزاها و پراتیک های زنده و جاری اشاره کنیم و

نشان دهیم که چرا آنها مثلاً آنارشیستی یا فرمیستی اند. برای نمونه وقتی به کم بها دادن به تئوری می پردازیم باید این کم بها دادن و ضعف را در مسایل مشخصی مانند نبود پایه نظری مزد حداقل و در نتیجه چسبیدن مثلاً به ماده 41 قانون کار یا خط فقر، و در مسایل مربوط به سازماندهی (سازمان های مختلف طبقه کارگر) نشان دهیم. باید مثلاً نشان دهیم که تئوری «طرف» یا شورای من در آوردی که حکم آچار فرانسه دارد و جای همه تشکل ها را می گیرد، به چه انحرافات در جنبش کارگری دامن می زند. باید نشان دهیم که برخورد فرمیستی و آنارشیستی در به اصطلاح لغو کار مزدی و جدا کردن آن از سوسیالیسم (تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان آزاد متحد با مالکیت اجتماعی وسایل تولید و مدیریت مولدان مستقیم) و نیز تحولات لازم در جامعه حتی پس از تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و متحدانش یعنی چه و به چه انحرافات در جنبش کارگری منجر می گردد و چه صدماتی به مبارزه طبقاتی کارگران می زند. همین طور باید به صورت مشخص و مستند مسأله برابری طلبی و معادل گرفتن آن با سوسیالیسم و کمونیسم را نقد کنیم و نشان دهیم که برابری طلبی نقطه مقابل دیدگاه مارکس در نقد برنامه گوتا، سرمایه و غیره نیز هست. باید ایده های موجود در مورد سازماندهی تشکل های کارگری و به عمل درآمد آنها را در جنبش کارگری نشان دهیم و علت فقر این ایده ها را که عملاً راه به جایی نمی برند روشن سازیم. بسیاری از این ایده ها در داخل کشور بین فعالان کارگری در گردش است که می توان به آنها استناد کرد و نشان داد که منشأ این ایده ها از کجا و از چه جریانهای داخلی یا خارجی سرچشمه می گیرند. مثلاً خواست افزایش مزدها به تناسب نرخ تورم، به ویژه ارائه آن همچون خواستی برنامه ای، بیانگر نگرشی راست روانه و اساساً ایده ای تروتسکیستی است (1) که در برنامه «حزب کمونیست کارگری» بازتاب یافته و از طریق این حزب به گروه های دیگر و به بخشی از جنبش کارگری در ایران منتقل و به باور بخشی از فعالان این جنبش تبدیل شده است.

در وضعیت کنونی تکیه یک جانبه و یا مطلق کردن مبارزه علنی و در نتیجه پرهیز از مبارزه سیاسی و دست به عصا راه رفتن در برخورد به رژیم باید مورد نقد قرار گیرند و یا این دیدگاه اکونومیستی راست که مبارزه سیاسی، از آن روشنفکران (گروه های سیاسی) است و مبارزه اقتصادی باید توسط کارگران صورت

بگیرد و غیره. باید نشان داد که اعتقاد به اینکه دوره کنونی دوره مبارزه علنی است و همه اشکال مبارزه باید حول مبارزات علنی بگردد، یک خط راست در جنبش کارگری است. باید روشن کرد که کارگران بدون مبارزه سیاسی و تمرین آن از هم اکنون، نمی توانند امیدی به رهایی سیاسی و اجتماعی خود در آینده داشته باشند و به عبارت دیگر باید به کارگران نشان داد که مبارزه اقتصادی به هیچ وجه برای رهایی آنان از استثمار و سلطه سرمایه داری کافی نیست. به طور دقیق تر ضروری است که کارگران در هر سه عرصه مبارزه یعنی مبارزه اقتصادی- اجتماعی، مبارزه سیاسی و مبارزه نظری و فرهنگی با هدف خودآزادی فعالیت کنند. باید نشان داد که در وضعیت کنونی «تشکل های کارگری» ایران صرفاً مبارزه اقتصادی، آن هم به صورت آماتوری انجام می دهند و به خاطر پرهیز از مبارزه مخفی یا نیمه مخفی به مبارزه سیاسی نمی پردازند و «بی اعتنائی به سیاست» گریبانگیر اکثر تشکل هاست؛ در حالی که ممکن است در حرف با ضرورت مبارزه (فعالیت) سیاسی مخالفت نکنند و غیره.

همین طور باید برخوردها و تجربیاتی را که از شیوه مبارزه برخی از فعالان کارگری در ایران می بینیم جمع بندی کنیم و جنبه های مثبت، و منفی آنها مانند خودمحموری، نقطه عطف جنبش کارگری قلمداد کردن یک اعتصاب غذای طولانی در زندان (این اعتصاب بی تردید حرکتی دلیرانه و ستودنی بود اما با هیچ تعریفی «نقطه عطفی در جنبش کارگری ایران» به حساب نمی آید)، خود را نایب توده ها دانستن، فراتر رفتن از بند 2 ماده 41 قانون کار و غیره به شیوه مناسب، مؤثر و آموزنده مورد نقد قرار دهیم.

خلاصه اینکه باید به مسایل جاری و شیوه ها و نظرات رایج برخورد کرد و آنها را به نقد کشید. کلی گویی نه کافی است و نه آموزنده. در نقد و تحلیل یک موضوع در مبارزه نظری باید از داده های زنده نیز بهره گرفت و نقد و تحلیل را با این داده ها برای درک توده های کارگری و زحمتکشانشان پرورده کرد.

زیرنویس

(1) لئون تروتسکی در سرمایه داری در حال احتضار و وظایف انترناسیونال چهارم: بسیج توده ها به گرد خواست های انتقالی برای تدارک تسخیر قدرت، «برنامه انتقالی» در سال 1938 می نویسد:

«در مقابل افزایش جهش وار قیمت ها، که با نزدیک شدن جنگ افسار گسیخته تر می شود تنها می توان تحت شعار افزایش مزد طبق شاخص قیمت ها (sliding scale of wages) مبارزه کرد. این بدان معنی است که توافق های دسته جمعی باید افزایش اتوماتیک مزدها در رابطه با افزایش قیمت کالاها را مصرفی را تضمین کنند.» منبع:

<https://www.marxists.org/archive/trotsky/1938/tp/transprogram.pdf>

در برنامه «یک دنیای بهتر» (برنامه «حزب کمونیست کارگری») در این باره آمده است:

«بالا رفتن اتوماتیک حداقل دستمزد به تناسب تورم». دیده می شود که نویسنده یا نویسندگان برنامه «یک دنیای بهتر» در رونویسی از «برنامه انتقالی» استادشان، حتی کلمه «اتوماتیک» را از قلم نیانداخته اند!

افزایش مزد به تناسب افزایش نرخ تورم در بهترین حالت به معنی حفظ وضع موجود (ثابت ماندن قدرت خرید کارگران) یعنی شعاری محافظه کارانه است. اما از آنجا که هم بارآوری کار و هم نیازهای مادی و معنوی کارگران پیوسته در حال افزایش اند باید گفت خواست افزایش مزد به تناسب تورم خواستی واپسگرایانه و قهقرائی است. در مقالات مختلفی که سالیان گذشته در خیزش و آذرخش در این باره آمده، این موضوع به تفصیل توضیح داده شده است.

راه حل پرداخت مزدهای عقب افتاده کارگران

کارگران ایران برای دریافت مزد کار خود با مشکلات زیادی مواجه هستند! شمار زیاد و روزافزونی از کارفرمایان و سرمایه داران بخش های خصوصی و دولتی از پرداخت به موقع مزد آنان طفره می روند و چندین ماه آن را به عقب می اندازند. تنها پشتوانه امرار معاش اکثریت بزرگ کارگران، مزد حداقل رسمی بخور و نمیر هشتصد و دوازده هزار تومانی است. ولی کارفرمایان در پایان هر ماه از تعهدشان برای پرداخت همین مزد حداقل نیز شانه خالی می کنند. نه تنها مزد کارگران را پرداخت نمی کنند، بلکه با تهدید و ترساندن کارگران از اخراج از کار، شرایط عمومی غیر انسانی ای را به آنان تحمیل می کنند. اما کارگرانی که کارد به

استخوان شان رسیده و در چنگال مشکلات مالی گرفتارند، در پرداخت اجاره خانه درمانده اند، و از تأمین حداقل هزینه زندگی، خوراک، پوشاک، بهداشت و تحصیل فرزندان شان ناتوان اند، تا کی می توانند شانه بالا انداختن. کارفرمایان را تحمل کنند؟ اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور چنان است که این استثمارگران زورگو دیگر حتی وعده پرداخت مزد کار انجام شده کارگران را هم نمی دهند. آنها کارگرانی را که مزد خود را طلب می کنند اخراج و از آنان به دادگاه شکایت می برند و این دادگاه ها هم کارگران را به شلاق و زندان محکوم می کنند. پلیس، قوه قضائیه و دولت در سرکوب طبقه کارگر متحد هم هستند و همچون ارگان های سیاسی و نظامی سرمایه داری به تسلط حاکمیت سرمایه داران جامعه عمل می پوشانند. اگر کارگران به سرنوشتی که کارفرمایان، سرمایه داران و دولت برایشان رقم زده اند اعتراض کنند، در پاسخ آنان می گویند: شما برهم زننده امنیت اجتماع هستید و اعتراضات شما برای گرفتن مزدتان و تهیه نان برای خانواده تان، امنیت سرمایه را به خطر می اندازد. اما حقوق های صد میلیونی و دویست میلیونی برای مدیران و آقازاده هاست، دزدی ها و اختلاس های چند هزار میلیاردی برای وابستگان حکومتی و وزیران و پاسداران است. زندگی راحت، خانه های مجلل، عیش و نوش و صفای زندگی برای سرمایه داران، بوروکرات ها، روحانیان و وابستگان حکومتی و طبعاً برای خانواده هایشان نیز است. انباشته شدن سرمایه های کلان و نجومی که از استثمار دسترنج کارگران به دست می آید حق سرمایه داران است. این یعنی نظم عمومی و امنیت اجتماعی! نه، طبقه کارگر این نظم اجتماعی را نمی پذیرد. زیرا می داند که مقدار مزدش برای برآوردن هزینه های حداقلی زندگی کافی نیست. طبقه کارگر آفریننده بخش اعظم فرآورده های مادی است، حجم تولید ناخالص داخلی که از کار کارگر حاصل می شود در سال طبق آمار بالغ بر 1652 تریلیون تومان می شود، اما سرمایه داران، فرصت طلبان و نوکران بورژوازی از مظلومیت سرمایه داران و ورشکسته شدن آنها مرثیه سرایی می کنند و با حقانیت بخشیدن به این "بندگان خدا"، "ناشکیبایی" کارگران را برای دریافت مزدشان مورد سرزنش و سزاوار سرکوب می دانند. برخلاف واقعیات آماری مبنی بر انباشته شدن سرمایه و رشد سرمایه گذاری در رشته های مختلف صنعتی و به چنگ آوردن سودهای بسیار کلان از سوی بورژوازی تجاری و مالی، سیه روزی و خانه خرابی. روز افزون نصیب کارگران و

زحمتکشان می شود. پرداخت نشدن مزد کارگران روند مستمند شدن و به ورطه فقر فروغلییدن کارگران را افزایش داده است. اعتراض طبقه کارگر به به عقب انداختن مزد کارگران، طلیعه یک جنبش مطالباتی برای مجبور کردن سرمایه داران به پرداخت مزدهای معوقه و همچنین پرداخت به موقع آن را در دستور مبارزه قرار می دهد. برای پرتوان کردن و کارآتر ساختن این اعتراضات باید مبارزه با کارفرمایان با مبارزه با دولت، که نماینده آنها و مسئول وضع نابسامان کارگران و کل جامعه است، ترکیب شود. باید مبارزه اقتصادی به یک مبارزه سیاسی ارتقا یابد. به طور مشخص طبقه کارگر باید نه تنها سرمایه داران بلکه دولت را نیز مسئول تسویه حساب مطالبات عقب افتاده خود بداند و سمت مبارزه باید به سوی نماینده سیاسی طبقه سرمایه دار یعنی دولت هدایت شود. در همین راستا، کارگران آگاه و پیشرو به طبقه کارگر راه حلی برای پیشبرد این مبارزه ارائه می دهند. آنان می گویند طبقه کارگر در مبارزه خود باید دولت را موظف سازد با تقبل بدهی سرمایه داران، مزدهای معوق کارگران را بپردازد. این راه حل چنین است: **باید یک صندوق دولتی تأسیس شود که دولت موظف به پرداخت فوری مزدهای عقب افتاده کارگران از محل این صندوق باشد و سرمایه داران بدهی های خود را از بابت این مزدهای به تعویق افتاده به این صندوق بپردازند.** یعنی دولت باید موظف شود مزد کارگران را، در صورتی که هر کارفرمایی از پرداخت مزد کارگران خودداری کند یا به دلایل مالی قادر به پرداخت مزدها نباشد، به طور کامل به کارگران بپردازد و آن مقدار از مزد پرداخت نشده از سوی کارفرما بدهی او به دولت باشد. زیرا دولت که نماینده سیاسی طبقه سرمایه دار است نباید از تعهد پرداخت کار انجام شده کارگران شانه خالی کند.

بحران ها و نقصان های اقتصادی نظام سرمایه داری از مؤلفه ها و معضلات خود نظام سرمایه داری است. طبقه کارگر نباید بتواند حرص و آز سرمایه داران را بپردازد. کارفرمایان صدها برابر بیش از بدهی مزدهای معوقه از سوی دولت وام های کلان دریافت می کنند، یا با اخذ رانت های سرسام آور هزینه های خود را جبران می کنند. مهم تر از آن سرمایه داران به طور متوسط با استثماری معادل 420 درصد در حال بهره کشی از نیروی کار کارگران ایران هستند. تأمین و پرداخت مزدهای معوقه، مسئولیتی است که باید طبقه سرمایه دار و دستگاه سیاسی حاکم برعهده

گیرد. طبقه کارگر نه تنها باید برای مزدهای عقب افتاده مبارزه کند، بلکه باید برای افزایش و تثبیت مزد حداقل براساس هزینه یک خانواده چهارنفره شهری، متناسب با افزایش تورم و رشد بارآوری کار، بر پایه مزد سه و نیم میلیون تومان در ماه برای سال 95 مبارزه نماید.

عمل طبقه کارگر برای تغییر بنیادی وضعیت خود، همان مبارزه طبقاتی. این طبقه به ضد سرمایه داران و دولت آنها و دیگر نهادهای سیاسی، حقوقی و ایدئولوژیک طبقات استثمارگر است. این مبارزه در سه عرصه اقتصادی - اجتماعی، سیاسی و نظری - فرهنگی صورت می گیرد و تنها در صورتی که این سه مبارزه با هدف واحد یعنی برانداختن نظام سرمایه داری و کارمزدی، محور استثمار و طبقات به طور کلی، انجام شود می تواند به نتیجه برسد. مبارزه طبقه کارگر ایران از این قانون کلی. مبارزات طبقاتی پرولتاریای جهانی مستثنی نیست. مبارزه طبقاتی کارگران ایران هم لازم است در همین سه عرصه صورت گیرد و به پیش برده شود.

کارگران انقلابی متحد ایران

۱۰ آبان ۱۳۹۵

ruwo.iran@gmail.com

مهرماه - بازگشایی دانشگاه ها و جنبش دانشجویی

آرش جاوید - مهرماه 95

مهر ماه، آغاز سال تحصیلی دانشجویان و دانش آموزان و آغاز کار فرهنگیان و استادان دانشگاه می باشد. سال تحصیلی ای که علیرغم همه محدودیت هایی که برای دانش آموزان و دانشجویان وجود دارد، باز هم چشم انداز پویایی و تحرک های اعتراضی را برای جنبش دمکراتیک توده ای در این بخش از جامعه نوید می دهد.

اول مهرماه به دلیل عدم تمکن مالی و سایر محدودیت های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، بخش بزرگی از جمعیت آماده به تحصیل - حدود 4500000 نفر - از تحصیل باز می مانند. این

جمعیت جوان مجبورند برای تأمین معیشت و ایجاد امکان و شرایط زیستن در حداقل هایی که جامعه سرمایه داری و رژیم حاکم به آنها تحمیل کرده است، وارد عرصه هایی از اجتماع متناقض و نابرابر شوند. این جمعیت جوان از نظر جایگاه طبقاتی. خود اکثراً به لایه های پایین جامعه تعلق دارند. از این رو به دلیل شرایط عینی و لمس فشارها و تبعیض های اجتماعی، همواره مستعد هستند که در برآمدهای اجتماعی به حرکت های اعتراضی علیه رژیم به پیوندند. دقیقاً به دلیل این پتانسیل و ویژگی است که جمهوری اسلامی چماق سرکوب خود را به ضد آنان بکار می گیرد.

بخش دیگر از جوانان کشور که در حال حاضر مشغول به تحصیل اند، جمعیتی حدود 4 میلیون دانشجو و 13 میلیون و پانصد هزار نفر دانش آموز می باشند. این جمعیت بویژه دانشجویان با پیشینه و تجربه مبارزاتی. کمابیش مثبت از ارکان اساسی جنبش دمکراسی خواهی محسوب می شوند.

اوضاع اجتماعی تحت تأثیر تبعیض و نابرابری ها، استثمار و سرکوب و همچنین بحران های سرمایه داری، شکننده و ملتهب می باشد. جمهوری اسلامی و سیاست مداران مدافع سرمایه داری هرگز نتوانسته اند اقتدار خود را به توده های زیر ستم اعمال کنند. گرچه سیاست سرکوب و ارعاب رژیم موجب استمرار حاکمیت جمهوری اسلامی شده است، لیکن زمینه های مادی عدم رضایت توده های مردم مانع گردیده است که رژیم پایه های حکومت خود را استحکام ببخشد. رشد نارضایتی توده های زیر ستم و گسترده فقر و تنگ دستی. اکثریت عظیم توده ها و عدم وجود کمترین نشانه های دمکراسی و آزادی در جامعه، اقشار و طبقات زیر ستم بویژه کارگران و زحمتکشان را به سمت مبارزه برای تأمین خواست های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سوق داده است. دانشجویان نیز از این قاعده مستثنی نیستند. آنها به عنوان بخش آگاه و فعال جنبش جوانان در تمام رژیم های سرمایه داری به ویژه جمهوری اسلامی مورد ستم و سرکوب قرار دارند. خواست های سرکوب شده دانشجویان از جمله خواست های مربوط به تحصیل، زندگی و کار انگیزه های اساسی را برای به میدان مبارزه کشاندن آنها دامن می زند. مبارزه دانشجویان بر سر مبارزه وسیع تر و گسترده تر که کارگران و زحمتکشان برای تأمین معیشت، کار و حقوق اجتماعی خود با نظام سرمایه داری

و دولت های مدافع سرمایه در نبرد هستند، مبارزه مشترکی را بوجود آورده است. وحدت جنبش کارگران و زحمتکشان با جنبش دانشجویی و جوانان، مبارزه طبقاتی را تعمیق می بخشد. در واقع خواست و مطالبات دانشجویان مغایر و متفاوت با خواست و مطالبات طبقه کارگر نیست. یعنی انگیزه های طبقاتی است که پیوند میان جنبش دانشجویی و جنبش کارگری را عمیق تر می کند. اشتراک منافع بخش اعظم دانشجویان با طبقه کارگر بر اساس وحدت طبقاتی و ترکیب خاستگاه مشترک آنها می باشد. بنابراین طبقه کارگر و دانشجویان از نظر تاریخی در کنار یکدیگر قرار داشته اند. شعار کارگر، دانشجو اتحاد اتحاد تجلی خواست مشترک آنها در مبارزه جهانی دانشجویان علیه رژیم های سرمایه داری در سراسر جهان بوده است. دانشجویان به عنوان قشر آگاه جامعه باید در مبارزه طبقاتی که خود نیز همسویی طبقاتی با آن دارند، در اتحاد با طبقه کارگر برای پالایش و ارتقای این مبارزه تلاش کنند و با جد و جهد راه را بر گرایشات و دیدگاه هایی که سعی دارند مبارزه طبقاتی را به انحراف بکشانند، ببندند و خواست های طبقه کارگر را فرمول بندی و مورد حمایت قرار دهند. زیرا مبارزات دانشجویان نه تنها در ایران بلکه در بسیاری از نقاط جهان محدود و منحصر به یک رشته مسائل دانشجویی نیستند و با مبارزات بخش های دیگر جامعه به ویژه مبارزات کارگران و زحمتکشان پیوند و همسویی دارند. در جامعه ای که کمترین صدای آزادیخواهی و کمترین حقوق دمکراتیک توسط نظام مستبد حاکم سرکوب می شود و فرهنگ و ادب و همه سنت های انسانی. جامعه توسط حاکمیت به قهقرا می رود، دانشجویان آگاه و کمونیست که به اصول دمکراسی توده ای واقف هستند، به نقض کنندگان حقوق دمکراتیک توده ها و اکنش نشان می دهند و برای دمکراسی انقلابی مبارزه می کنند. مبارزات دانشجویی یک مؤلفه بسیار مهم دارد که عبارت است از مبارزه برای دموکراسی در جامعه و نیز در سطح دانشگاه ها و مدارس عالی و مؤسسات وابسته به آنها. مبارزات دمکراتیک در شرایط کنونی باید شامل مبارزه برای آزادی بیان، گردهمایی، حق اعتراض، حق اعتصاب، آزادی تحزب و مبارزه برای برابری زن و مرد، مبارزه با نظامی گری و شوونیسم، مبارزه برای برابری حقوق ملت های ساکن ایران و حق آنها در تعیین سرنوشت خود، مبارزه با امپریالیسم و جنگ های تجاوزکارانه، مبارزه با طراحی و تولید و کاربرد سلاح های کشتار جمعی باشد. دانشجویان به دلیل

موقعیت اجتماعی و دسترسی به منابع علمی، بدون تردید از شعور اجتماعی و سواد سیاسی برخوردارند. تاریخ جنبش دانشجویی گواه این مدعاست. مبارزات دانشجویان همچنین می تواند و باید پشتیبان مبارزات اقتصادی، سیاسی، نظری و فرهنگی. کارگران باشد. این وجهه با توجه به جمعیت بزرگ کارگری در ایران، و رشد وحدت مسائل کارگری نیازمند اتحاد و مبارزه کارگران و دانشجویان است. ترکیب خاستگاه دانشجویان که بخش مهمی از آنها از طبقات و لایه های پایین اجتماعی اند، می تواند به این اتحاد کمک کند. بدین سان بخشی از جنبش دانشجویی می تواند سمت گیری اصولی. کارگری داشته باشد. جنبش دانشجویی به دلیل مؤلفه هایی که بر شمرديم، همواره از جنبش های پیشرو و بالنده در سطح بین المللی بوده است. مبارزات دانشجویان در زمینه دفاع از دمکراسی و نیز دفاع از مبارزات کارگران و زحمتکشان خصلت جهانی دارد و دانشجویان در این زمینه نباید صرفاً خود را در چارچوب ملی محدود و محصور کنند. تعرض و سرکوب گری جمهوری اسلامی در ابعاد وسیعی بر جامعه اعمال می شو. دهقانان نیز به دلیل سرکوب مطالبات و سنگینی هزینه های زندگی و عدم برخورداری از منابع کافی آب و تأمین بذر و کود ارزان و همچنین تعیین قیمت انحصاری بر تولید کشاورزی و مفت خری دلالان و بنکداران، در تضاد با رژیم قرار دارند. بارها شاهد اعتراض دهقانان نسبت به سیاست های حاکم بوده ایم. دانشجویان همچنین می توانند به شیوه های مختلف از منافع و خواست های به حق دهقانان زحمتکش دفاع کنند و زمینه های پیوند با آنان را به وجود آورند. دانشجویان بر پایه مبارزات تاریخی خود توانسته اند برخی مطالبات خود را به دولت و مسئولان آموزش عالی تحمیل نمایند. هم اکنون علیرغم تمایل مسئولان امنیتی و رؤسای دانشگاه ها مبنی بر محدود نمودن فعالیت های فرهنگی در دانشگاه ها و علیرغم تلاش مزد بگیران و قلم به دستان و روشنفکران بورژوازی برای منحرف کردن سمت و سوی مبارزات دانشجویان در حوضه فعالیت های جناحی و تهی نمودن مبارزه آنها از جوهر انقلابی، باز هم شاهد ظهور طیف قابل ملاحظه ای از دانشجویان با گرایش های انقلابی و موضع گیری نسبت به جنلح های حکومتی هستیم. این دانشجویان باید با غنا بخشیدن به آگاهی و دانش علمی و تئوریک و انقلابی، سایر دانشجویان را از غلتیدن به سوی جناح های بورژوازی ممانعت کنند. یکی از عناصر بسیار مهم دیگر که می تواند به ارتقاء جنبش دانشجویی

و غنای مبارزات آنها کمک کند، مبارزه فرهنگی است. دانشجویان متعهد و انقلابی باید برای انتشار مجلات فرهنگی، برگزاری سخنرانی و شب شعر و تئاتر و از این قبیل کارهای فرهنگی در دانشگاه ها تلاش کنند. همچنانکه باید همواره مبتکر روش های خلاق و بالنده در رابطه با توده های دانش آموز و کارگران و دهقانان زحمتکش باشند. باید تشکل های دانشجویی را سازمان داد و سازماندهی دانشجویان را برای مبارزه تبلیغ نمود. مبارزه را نمی توان منحصر به یک روش خاص سازمان داد. عناصر متعهد و انقلابی برای ثمر بخشی و کارآمد نمودن مبارزه بویژه برای استمرار بخشیدن به جنبش اعتراضی - انقلابی باید خلاقیت و ابتکار را سرلوحه پراتیک خود قرار دهند. از قوانین بورژوازی می توان برای پیشبرد مبارزه سود جست. لیکن هرگز نباید با تمکین به قوانین بورژوازی مبارزه خود را محدود کرد. برای تغییر جامعه ای که اساس آن بر مبنای استثمار، مالکیت خصوصی و قوانین ضد انسانی بنا شده است باید انسان های آگاه، پرولتاریای متشکل و حزب انقلابی وجود داشته باشد. مبارزه ای که ملاحظات آن کم بهادان به دانش علمی و سیاست انقلابی و حزب طبقه کارگر طرح ریزی شود، بی گمان در خدمت بورژوازی قرار می گیرد. ماجراجویی و رفرمیسم، به آستی ناپذیری مبارزه طبقاتی اعتقاد ندارند و منادی صلح و سازش طبقاتی می باشند. دانشجویان انقلابی باید حامل علم و سیاست مبارزه طبقاتی باشند و دانشگاه را به پایگاه انقلاب اجتماعی توده ها و متحد جنبش کارگری تبدیل کنند.

محکومیت جعفر عظیم زاده، شاپور احسانی و اسماعیل عبدی را محکوم می کنیم!

در روزهای اخیر جعفر عظیم زاده و شاپور احسانی فعالان کارگری عضو اتحادیه آزاد کارگران ایران، هر یک، با حکم دادگاه ساوه به 11 زندان محکوم شدند. پیش از صدور این حکم، جعفر عظیم زاده محکومیتی 6 ساله داشته که حدود 8 ماه از حکم خود را در زندان اوین محبوس بوده است و به دنبال 63 روز اعتصاب غذا و با قول رسیدگی به وضعیت اش از زندان مرخص گردید و اکنون زیر تیغ محکومیت بیشتر قرار گرفته است. حکم محکومیت 6 ساله اسماعیل عبدی دبیر کل کانون صنفی معلمان ایران نیز تأیید گردیده است.

می بینیم که باز هم دو کارگر و یک معلم دیگر در دادگاه جمهوری اسلامی به زندان های دراز مدت محکوم شدند. آنها را به اتهام «اجتماع و تبانی و اقدام علیه امنیت کشور» و «تبلیغ علیه نظام» محاکمه کردند و احکام سنگین 11 و 6 سال زندان برای شان صادر کردند.

این کارگران و این معلم نه قاتل، نه دزد و نه اختلاس گرند. جرم آنها دفاع از حقوق کارگر و معلم است. آنها همصدا با همه فعالان کارگری می گویند: ما برای حقوق و منافع کارگران و معلمان مبارزه می کنیم و نسبت به معوق ماندن مزد کارگران اعتراض کرده ایم. می گویند: به سیاست خصوصی سازی و تعطیلی کارخانه ها و سیاست هایی که منجر به اخراج کارگران می شود معترض هستیم و از اجرای نظام هماهنگ حقوق ها دفاع کرده ایم و آسایش و رفاه نسبی و مزد متناسب با تأمین زندگی کارگران و معلمان را، حق هر کارگر و معلم می دانیم. آنها می گویند: **تلاش مبارزان برای امنیت جامعه و حفظ شان انسانی اکثریت زحمتکش مردم است.** آنها می گویند این مبارزات جرم نیستند و به ویژه **جرم امنیتی** نیستند و مبارزات حرفه ای، اقتصادی، اجتماعی، مدنی و سیاسی کارگران و توده های مردم **نباید جرم امنیتی تلقی شود.** آنها می پرسند چرا باید زندگی و مبارزه کارگران و فعالانی که برای حقوق کارگر مبارزه می کنند توسط احکام ضد انسانی تهدید و تباہ گردد؟

در قانون جمهوری اسلامی مبارزه برای حقوق اولیه زندگی، به معنی «تبلیغ علیه نظام و تبانی و اقدام علیه امنیت ملی» است. قوه قضائیه، دادگاه ها و قاضی، آشکارا به قلب واقعیت می پردازند و بر اساس منافع کارفرمایان، سرمایه داران و دولت سرمایه داری رأی صادر می کنند.

رأی آنها بر محکومیت و به تسلیم واداشتن کارگران و زحمتکشان، حکم به بند کشیدن کسانی است که برای آزادی طبقه کارگر مبارزه می کنند. سرمایه داران با قلدری مزد کارگران را نمی پردازند، دولت و مجلس قوانین ضد کارگری تصویب می کنند، مقامات قضائی با توسل به زور و سرکوب، ظلم و ستم سرمایه داری را قانونیت می بخشند. سرمایه داران، زورگویان و قلدران استثمارگر با کارگران و زحمتکشان دشمنی می ورزند. آیا براساس این واقعیات و دلایل روشن، طبقه کارگر می تواند با دشمنان خود از

طریق صلح و آشتی وارد شود و با آنها ماماشات کند؟ طبقه کارگر، به ویژه کارگران و معلمان آگاه، محاکمه و زندانی کردن رفقای خود را محکوم می کنند و برای آزادی همه کارگران و معلمان که در بند رژیم محبوس اند و رهایی همه زندانیان سیاسی مبارزه می کنند. برای آنکه هیچ کارگری و هیچ معلمی و هیچ آزادی خواه و مبارزی در زندان های رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی گرفتار نباشد، باید به همه مظاهر ستم سرمایه داری معترض شویم و با اتحاد و همبستگی، برای نان و آزادی مبارزه کنیم.

زنده باد آزادی

کارگران، معلمان، دانشجویان زندانی و همه زندانیان سیاسی باید آزاد شوند!

به بند کشیدن کارگران و معلمان را به خاطر مبارزات به حق شان محکوم کنیم!

کارگران انقلابی متحد ایران

1395/ 7/27

ruwo.iran@gmail.com

جمهوری اسلامی، رفرمیسم و آنارشیسم

سه بازیگر یک نمایش

آرش جاوید - مرداد 1395

این نوشته در دو بخش تنظیم شده است. بخش اول به توضیح اجمالی پیرامون جنایات رژیم بورژوازی جمهوری اسلامی و دوستی رفرمیسم با این رژیم و اتحاد این دو در تقابل با طبقه کارگر، می پردازد.

بخش دوم به توضیح صفات آنارشیسم می پردازد که چگونه در پروسه مبارزه طبقاتی در کنار بورژوازی و رفرمیسم، به دشمن پرولتاریا تبدیل می گردد.

بورژوازی و رفرمیسم

دوران سپری شده حیات جمهوری اسلامی گویای تاریخ مردمی است که رنج و دردی بی شمار بر آنها گذشته است. این تاریخ برای بسیاری از سیاستمداران، احزاب و سازمان های سیاسی که در جایگاه اپوزیسیون قرار دارند از جمله رفرمیست ها و آنارشیست ها، در بهترین حالت برای تیرئه خود، با اشتباه در تاکتیک و یا تحلیل نسبت به شناخت از جمهوری اسلامی توجیه می شود و برای حاکمان و وابستگان رژیم به عنوان «دوران طلایی» از آن یاد می گردد. توده های مردم، همچون قربانیان اصلی سیاست استثماری و عظمت طلبی رژیم، چیزی جز مواد خام آزمایشگاهی سیاستمداران و سیاهی لشکر حکومتگران تلقی نمی گردد!

37 سال از عمر رژیم جمهوری اسلامی با این تجربه تلخ طی شد که گروهی با رویای اصلاح رژیم خاک به چشم توده ها می پاشیدند و کارگران و زحمتکشان را به مسلخ می بردند و بورژوازی نیز با چنبره زدن به قدرت و چیره گشتن بر انقلاب توده ها با شمشیرهای آخته، یکه تاز میدان نبرد نابرابر طبقاتی است. هر دو جریان در کنار هم (بورژوازی و رفرمیسم) به تحقیق توده ها می پردازند و در پروژه تسلط جمهوری اسلامی بر سرپر قدرت همچون دو یار دیرینه، به انقلاب و طبقه کارگر و زحمتکشان خیانت کردند. جمهوری اسلامی با همه جناح هایش و رفرمیسم هم با همه طیف ها و اشکالش. اتحاد عمل بورژوازی و رفرمیسم بر بستر شرایط نوین پس از انقلاب بهمین زمینه گسترش توهم توده ها و تقویت روحیات ناسیونالیستی و چشم بستن بر روی شرایطی بود که تضاد منافع کارگران و زحمتکشان و سرمایه داران و زمین داران را به دوستی و سازش میان طبقات بدل کرده بود. رفرمیسم در لباس عاریتی در دفاع از انقلاب به دشمن قسم خورده نیروهای مدافع انقلاب و آزادی، به شکارچیان کمونیست ها و انقلابیون تبدیل شدند. آنان در بیداد گاه های رژیم به حلال بودن خون زندانیان سیاسی - انقلابی شهادت می دادند و به مثابه مشاوران صدیق بورژوازی، حزب و تشکل سازمانی خود را وقف شکوفایی و حفظ سیادت جمهوری اسلامی می کردند.

اما برخلاف تالانگری رژیم و خیانت رفرمیسم، خواب شکوفایی جمهوری اسلامی برای آنان به کابوسی تبدیل گردیده است و انزوی روز افزون حاکمیت خودکامه و عقب راندن ماسک از

چهره کوچک ابدال های بورژوازی برای توده های مردم آشکار شده است .

اکنون برخلاف موعظه گران سازش طبقاتی که سعی دارند ذهن توده ها را از وقایع ناگوار تاریخ پاک کنند و خود را به عنوان بازیگران «مطلوب حقوق انسان های محروم و آزادی خواه» جلوه دهند و بورژوازی را نسبت به جنایاتش تطهیر نمایند، پرده از چهره جمهوری اسلامی برداشته شد و به طبع آن رفرمیسم نیز که کعبه آمال خویش را در وجود «امام خمینی» و «حاکمیت ضد امپریالیست» آن تجلی می یافت، سرنوشت خود را به جلادان و سرکوبگران گره زدند که رسوایی برایشان رقم خورده است. گنداب رژیم همه سران حکومت را در خود فرو برده است و هیچ نیرویی نه با ارباب و سرکوب و نه با ثوری پردازی های رفرمیستی قادر نیست خشم توده های مردم را تا ابد فرونشاند.

بحران سیاسی و اقتصادی سر تا پای رژیم را فراگرفته است. مقام ها و وابستگان حکومتی به نسبت جایگاهشان در مصادر قدرت، برای غارت و چپاول منابع اقتصادی و مالی کورس بسته اند. هر ساعت انبوهی از اطلاعات در رابطه با دزدی رشوه خواری و به یغما بردن اموال مردم، افشاء می گردد. دزدی های کلان چندین هزار میلیاردی، رانت ها و رشوه ها و زمین خواری های بی شمار، از صفات برجسته حاکمان جمهوری اسلامی است. فساد و گندیدگی تار و پود رژیم را فراگرفته است. موعظه گرانی که «اخلاقیات نیکوی اسلامی» را به «امت» توصیه می کردند، شیادانی هستند که خون مردم را به شیشه کرده اند و رونق بازار و عظمت و منبرشان را در مستمندسازی توده ها می بینند. آنها برای حفظ مقام و قدرت سیاسی و اقتصادی و مالی، حریفان خود را افشا می کنند و شیرینی صدارت و وزارت را به رسوایی و بی ابرویی خود ترجیح می دهند، تضاد بین جناح های مختلف سرمایه داری حاکم در ایران بر منافع اقتصادی، یعنی طبقه کارگر و زحمتکشانشان دیگر و سلطه این یا آن جناح بر منابع مالی، طبیعی و اداری و سازمانی کشور از یک سو و از سوی دیگر اختلاف آنها بر سر نحوه حکومت در داخل، یعنی چگونگی به اطاعت در آوردن طبقه کارگر و توده های مردم و در انقیاد نگاه داشتن آنها، و نیز اختلافاتشان در سیاست خارجی، یعنی اینکه چه جناحی چگونه با امپریالیست ها و دیگر قدرت های منطقه ای معامله و سهم

خواهی می کند و برای حفظ نظام و بقای خود در قدرت، حمایت آنها را جلب کند.

ویژگی وضعیت کنونی ایران ترکیب بحران اقتصادی عمیق، با بحران سیاسی حکومتی است. بحران سیاسی کنونی راه حل قطعی ندارد. این بحران تا آنجا که به کارگران و زحمتکشانشان مربوط می شود تنها با تبدیل شدن به بحران انقلابی و از این رو به انقلابی وسیع و کارگری می تواند به راه حل مطابق منافع کارگران بیانجامد. شرط مقدم آزادی توده های مردم، یعنی طبقه کارگر و زحمتکشانشان، سرنگونی رژیم ضد دموکراتیک و ضد کارگری است.

در سرنگونی این رژیم، آزادی واقعی توده های مردم به دست نخواهد آمد مگر آنکه نظام سیاسی ای استقرار یابد که شرایط و امکان پیشروی به سوی سوسیالیسم و جامعه ای فارغ از استثمار را فراهم کند.

اما مبارزه برای آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم بدون مبارزه با رفرمیسم و آنارشیزم به پیروزی نخواهد رسید. ما بارها به اهمیت مبارزه با رفرمیسم تأکید کرده ایم و برای افشای این انحراف ضد کارگری به فراوانی سخن گفته ایم. اکنون با توجه به آلودگی محیط جنبش کارگری به گرایشهای آنارشیزمی، ضروری است پیرامون این انحراف خرده بورژوازی تأمل نماییم و به ویژه به دلیل شباهت خیره کننده ای که بین نظرات برنامه ای، شیوه های تاکتیکی، سبک کار و روش های سازمانی آنارشیزم با آنچه در جنبش چپ کنونی رایج است، باید نسبت به تنویر افکار طبقه کارگر و اهمیت مبارزه با این انحراف در جنبش کارگری و کمونیستی دقت بیشتری نشان دهیم.

آنارشیزم و تقابل آن با سوسیالیسم

آنارشیزم یک ایدئولوژی و به عبارت دیگر افق دید طبقاتی (جهانبینی) خاصی است و نه یک تاکتیک یا سبک کار، تقلیل آنارشیزم به صرفاً تاکتیک جز کم خطر جلوه دادن و در حقیقت دور کردن آن از مبارزه و نقد تئوریک پرولتاریای انقلابی است. بنیانگذاران سوسیالیسم علمی، آنارشیزم را یک ایدئولوژی دارای برنامه، تاکتیک، سبک کار و ترتیبات تشکیلاتی ویژه می دانستند و هرگز آن را به تاکتیک، سبک کار و یا حالت روحی معین

خلاصه نمی کردند. آیا آنارشیزم یک دیدگاه جامعه گراست و به اصلت جامعه معتقد است؟ نه چنین نیست! «آنار شیزم، فرد گرایی (اندویدوآلیسم) بورژوایی. پشت و رو شده است» چرا چنین است؟ زیرا آنارشیزم اساساً متکی بر تولید و مالکیت خرد است. آنارشیزم اهمیت نقش خلاق سرمایه داری را در اجتماعی کردن کار و بنابراین ایجاد و گردهمائی آن نیروی اجتماعی که قادر به تغییر دادن انقلابی جامعه هست، یعنی پرولتاریا را، درک نمی کند. جامعه از نظر آنارشیزم عبارت است از توده انبوه و بی شکلی از افراد جداگانه. این درک از جامعه زیربنای آن تفکری است که توده را منفعل و گله به حساب آورده و نقش تاریخسازی را ویژه برگزیدگان و قهرمانان می داند. پس آنارشیزم ها به واسطه موضع طبقاتی خود و به مثابه ایدئولوژی خرده بورژوا جامعه گرا (سوسیالیسم) نیستند، بلکه فردگرا می باشند. لنین می نویسد: «فلسفه آنارشیزم ها، فلسفه بورژوازی. پشت و رو شده است. نظریه ها و آرمان فرد گرایانه نقطه مقابل سوسیالیسم است. نقطه نظرهای آنان آینده جامعه بورژوایی را که با نیروی مقاومت ناپذیر به سوی اجتماعی شدن کار گام برمی دارد، بیان نمی کند، بلکه وضعیت کنونی و حتی گذشته این جامعه، سلطه تصادف کور تولید کننده پراکنده و جداگانه را مطرح می کند.»

خودداری آنارشیزم ها از مبارزه سیاسی، که مضمون واقعی آن را مارکس در جملاتی صریح و روشن مشخص کرده، توسط خود آنان با همین صراحت و روشنی بیان نمی شود، زیرا اگر به این صراحت آرای خود را در مورد «بی اعتنائی به سیاست»، «نفی مبارزه سیاسی در جامعه بورژوایی» و غیره بیان کنند، کارگران با پی بردن به ماهیتشان، از جنبش خود طردشان می کنند، و توده ها نسبت به آنان بی اعتناع می شوند. از این رو آنان با وفا داری به «بی اعتنائی به سیاست» شکل و بیان دگرگونه ای از آن ارائه می دهند. بنابراین یک شکل ظاهراً چپ از تظاهر تر آنارشیزمی. «بی اعتنائی به سیاست» این است که در فعالیت سیاسی ای که هدف مستقیم و بلاواسطه آن آزادی کامل (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی) پرولتاریا نباشد، وظیفه پرولتاریا نیست و خدمت به بورژوازی می باشد. نتیجه این تر آنارشیزمی ظاهراً چپ، چیزی نیست جز تبدیل پرولتاریا به دنباله رو بدترین سیاست های بورژوایی.

هر اندازه که گرایش «راست» و دنباله روی آنارشیزم ها از سیاست های بورژوایی، مورد تعجب و انکار قرارگیرد یا برای آنان خصلتی چپ و انقلابی در نظر گرفته شود، بی اعتنائی آنان نسبت به سیاست، در عمل منجر به تحکیم حاکمیت بورژوازی و پیشبرد سیاست های آن خواهد.

همان گونه که مارکس در «بی اعتنائی به سیاست» نشان می دهد، آنارشیزم ها صرفاً به نفی مبارزه سیاسی پرولتاریا نمی پردازند، بلکه مبارزه اقتصادی و اعتصابی آن را نیز تخطئه می نمایند. پس این تقسیم بندی که آنارشیزم ها صرفاً مبارزه اقتصادی را و رفرمیست ها صرفاً مبارزه سیاسی را نفی یا تقلیل می دهند، سطحی و صوری است. واقعیت این است که برحسب شرایط متفاوت و در اشکال مختلف این دو، به عنوان دو قطب سوسیالیسم خرده بورژوایی، قابل تبدیل به یکدیگرند. «بی اعتنائی به سیاست» به هیچ وجه به معنی عدم درگیری در سیاست نیست، بلکه به معنی دنباله روی و پشتیبانی از سیاست بورژوایی آن هم بدترین شکل آن، در عمل است. همان گونه که نفی مبارزه سیاسی از سوی اکونومیست ها به معنی دنباله روی از سیاست بورژوایی است، آنارشیزم ها هم ممکن است به طور کلی شعارها و مبارزات سیاسی را رها کنند و صرفاً به شعارهای اقتصادی و سندیکائی روی آورند و خواهان جدائی سندیکا از فعالیت سیاسی باشند (آنارکوسندیکالیسم چنین است). پس بحث این هم نیست که آنارشیزم ها صرفاً یا عمدتاً طرفدار مبارزه سیاسی و رفرمیست ها صرفاً یا عمدتاً طرفدار مبارزه اقتصادی اند. بحث این است که آنارشیزم ها به خاطر ضدیت با اتوریته و دولت و به خاطر این اعتقاد جزمی و خرافی که دولت را ریشه همه بدبختی ها و استثمار می دانند، مبارزه را که مستلزم ایجاد اتوریته و دولت، و ابزارهای لازم برای اعمال اتوریته می باشد، نفی می کنند، ولی چون نفی صریح و آشکار آن موجب طرد آنها از سوی کارگران و توده های زحمتکش می شود، در عین حفظ جوهر و محتوای این اصل خود، متناسب با اوضاع و احوال مبارزات جاری، شکل آن را تغییر داده و نسبت به این اصل، عقب نشینی هائی می کنند. نفی سیاست و مبارزه سیاسی. مستقل پرولتاریا در جامعه بورژوایی، یکی از وجوه مهم اشتراک آنارشیزم با اکونومیسم و رفرمیسم است.

برای شرکت انقلابی در جنبش کارگری، نه تنها پیش شرط های روانشناسی و روحیه پرولتری، بلکه نقد و جمع بندی تجارب

مبارزات طبقات (بویژه مبارزه طبقاتی پرولتاریا)، درس گیری از آنها و آموزششان به مثابه تئوری های خاص جنبش همراه با آموزش تئوری های عام سوسیالیسم علمی نیز ضروری است. «سیاست بیان فشرده اقتصاد است» و «هر مبارزه طبقاتی، مبارزه ایست سیاسی»، و هر مبارزه سیاسی به ناگزیر باید، برحسب نمایندگیش از مصالح طبقاتی معین، نسبت به اقتصاد و سازمان کلی اداره جامعه نظری مشخص و روشن داشته باشد، و حال آنکه آنارشویست ها با «بی اعتنائی به سیاست»، نفی اتوریته و مخالفت با «هرگونه دولت» یا به عبارت درست کلام مخالفت با دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، در واقع از مبارزه سیاسی، مبارزه طبقاتی و سازماندهی اقتصاد در جهت انقلاب اجتماعی پرولتاریا طفره می روند.

هیچ تاکتیک انقلابی پرولتری ای نمی تواند بدون «محاسبه صد در صد ابژکتیو نیروهای طبقاتی و مناسبات متقابل آنان» وجود داشته باشد؛ و این دقیقاً چیزی است که سوسیالیسم خرده بورژوائی بارد، انکار و ناهمی تئوریهای مارکسیستی نقد اقتصاد سیاسی و مبارزه طبقاتی مستقل پرولتاریا، قادر به درک آن نیست. گرایش ایدئولوژیک آنارشویست ها به سوسیالیسم خرده بورژوائی و بی اعتنائی آنان نسبت به سیاست، موجب ناتوانی آنها در درک تحولات عینی جامعه می گردد. مثلاً اگر تحلیل اقتصادی تنها تحولات خاصی را در مناسبات تولیدی سرمایه دارانه ممکن بداند که فقط با تحقق این تحولات می توان از مناسبات تولیدی سرمایه دارانه فراتر رفت، تاکتیک پرولتاریا باید چنان باشد که با محاسبه صد در صد عینی نیروهای طبقاتی شرکت کننده در این تحولات، آن را به انقلابی ترین، صحیح ترین و وسیع ترین شکل ممکن به پیش برد. سوسیالیست های خرده بورژوا از آنجا که ضرورت درک تحولات عینی، نقش این تحولات را در بناکردن سوسیالیسم، نقش طبقات و اقشار مختلف شرکت کننده برای تحقق این تحولات، ربط این تحولات را با هدف نهایی پرولتاریا و انعکاس درک هدف نهایی را در سیر ویژه این تحولات درک نمی کنند، مسلماً به تحلیل صحیحی از اوضاع سیاسی و به اتخاذ تاکتیک صحیح نخواهد رسید. آنارشویست ها چون به سوسیالیسم علمی، نقش خلاق مبارزه طبقاتی، بویژه مبارزه طبقاتی پرولتاریا باور ندارند، نمی توانند به تحلیل عینی اوضاع پردازند و این تحلیل را در خدمت مبارزه طبقاتی پرولتاریا به کار برند.

«عدم محاسبه صد درصد ابژکتیو نیروهای طبقاتی و مناسبات متقابل آنان قبل از هر اقدام سیاسی»، رفتار «برخلاف شرایط و مقتضیات مبارزه متین طبقاتی پرولتری»، «افراط در انقلابیگری»، ناتوانی در حفظ «متانت، تشکل، انضباط و پایداری»، بیقراری نسبت به جریان های مد روز بورژوائی و تسلیم گرایی «تمکین، بیحالی و پنداربافی» از ویژگی های یک جریان خرده بورژوائی. درون جنبش کارگری است که «تا اندازه ای به آنارشویسم شباهت دارد و چیزهایی از آنارشویسم اقتباس می کند».

از نظر آنارشویسم، انقلاب به تئوری نیاز ندارد، غرایز توده ها، خود جهت و راه صحیح را نشان می دهد. هر قدر سطح فرهنگ و آموزش پایین باشد، هر قدر وضع زندگی توده ها، بدتر باشد، انقلابی تر خواهند بود. انقلابی ترین افراد از نظر باکونین راهزنان اند، زیرا انقلابیگری خود را از لابلای کتاب ها بیرون نکشیده، بلکه آن را «از بطن زندگی خلق» آموخته اند! از نظر او انقلاب تنها به افرادی نیاز دارد که خود را به «درون توده ها بیفکنند» و «به زایش انقلاب از طریق گسترش ایده هائی که با غریزه توده ها انطباق داشته باشد» کمک کنند.

از نظر مارکسیسم وجود جنبش در شکل انقلابی خود، بدون تئوری انقلابی، ناممکن است. تجربه تاریخی مبارزات طبقاتی پرولتاریا و تحلیل رابطه تئوری و جنبش طبقاتی کارگران، نشان داده است که هرگاه این جنبش فاقد تئوری انقلابی باشد، شکست می خورد. از تجربه و تحلیل رابطه جنبش و تئوری، این اصل مهم در تئوری شناخت به دست آمده است که «بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی وجود ندارد». از نظر سوسیالیسم علمی، **وحدت اندیشه و عمل**، چیزی جز تلفیق سوسیالیسم علمی – که خود متکی بر پیشرفته ترین تئوری های ماقبل خود است – با جنبش خود به خودی طبقه کارگر نیست و این وحدت به هیچ وجه به شکل خود به خودی و یا از درون خود طبقه و به شکل خودجوش بوجود نمی آید، بلکه نیازمند کار تئوریک، ترویج و آموزش است.

در حالی که بنیاد تئوری های آنارشویسم ضد پرولتری، تقدیس کننده جهل و عقب مانده ترین حرکت ها و «غرایز» توده ها و دشمن خونی آموزش و تشکل مستقل طبقاتی پرولتاریاست، چگونه می

توان به صداقت عملی آن برای تحقق این شعارها باور نمود؟ بر طبق مواضع آنارشیستی، تز «پیش به سوی توده‌ها» چند ویژگی دارد که در زیر بیان می‌شوند: 1- این «پیوند» یا «خود را به درون توده‌ها افکندن» مبتنی بر تئوری‌های انقلابی علمی و جهش از این تئوری به پراتیک، به منظور ارتقای پراتیک در جهت هدف معین، نیست.

2- این «پیوند» بدون تمایز طبقاتی و در حقیقت بر اساس نفی مبارزه مستقل پرولتاریا و نفی جلب توده‌های دیگر به پیروی از اهداف تاریخی طبقه کارگر صورت می‌گیرد.

3- این «پیوند» غیر متشکل و در حقیقت ضد تشکل است، یا به معنی از هم پاشاندن تشکل توده‌هاست و مبتنی بر نفی رهبری پرولتاریا و نفی تمایز پیشروان و توده‌هاست.

4- این «پیوند» نه بر اساس منافع کل جنبش، بلکه بر پایه منافع فرقه خود است.

5- در عمل مبتنی بر نفی سیاست یا دقیق‌تر بگوئیم نفی سیاست مستقل پرولتاریاست. پس پرولتاریا را به پیروی از سیاست بورژوازی می‌کشاند.

6- از آنجا که این «پیوند» با تقدیس حرکت‌ها و خلقیات عقب مانده توده‌ها و تمجید عملزدگی و نفی یا نامشخص نمودن هدف نهائی توأم است، موجب رشد جنبش‌های عقب افتاده و گرایش‌های اوباشی‌گری (لومپنی) در توده‌ها می‌شود.

7- از نکات ذکر شده در بالا به این نتیجه می‌رسیم که این «پیوند» آنارشیستی در خدمت منافع جاه طلبانه و تنگ‌نظرانه رهبران سازمان‌های دارای گرایش‌های آنارشیستی و به نفع بورژوازیست نه به نفع توده‌ها.

علاوه بر مخالفت آنارشیسم با تئوری و آموزش، و طرفداری از عملزدگی (عمل مستقیم جدا از شرایط اجتماعی و سیاسی)، از آنجا که آنارشیسم اصولاً مبنای انقلاب اجتماعی را اراده می‌داند نه درجه معینی از رشد شرایط اقتصادی معین، و از آنجا که به خاطر فردگرایی ذاتیش انقلاب را در واقع امری معنوی و اخلاقی به حساب می‌آورد و نه امری اجتماعی و سیاسی، تصور او از فرد انقلابی، انسان برگزیده است، تصور انسانی با خصلت‌های

ویژه در «یک ستاد کل انقلابی، مرکب از افراد فداکار، پرانرژی و باهوش که بالاتر از هر چیز صادق و صمیمی اند - نه خودخواه و جاه طلب - دوستان خلقی‌ای که قادرند به مثابه واسطه بین ایده انقلابی و غریزه خلقی عمل کنند.»

یکی از ویژگی‌های مبانی نظری سوسیالیسم خرده بورژوازی این است که برای خود اصالت و تازگی بی‌مانند و گسستی از همه دستگاه‌های فکری گذشته قائل است و به رغم این که در اینجا و آنجا ایده‌های گذشته را تکرار و ترویج می‌کند، جایگاه و خصلت تاریخی ایده‌ها و تحول آن‌ها و زایش ایده‌های نو از ایده‌های کهن را به واسطه تغییر شرایط اقتصادی - اجتماعی، منکر می‌شود. از آنجا که خرده بورژوازی پایگاه اقتصادی - اجتماعی لرزانی دارد و سیر تاریخ نویدی به استقرار و شکوفائی او به مثابه طبقه نمی‌دهد، غالباً می‌کوشد خود را از تاریخ جدا کند. نمایندگان فکری او نیز چنین می‌کنند. بر خلاف مارکسیسم که با صراحت تمام سرچشمه‌های تئوریک خود را بیان می‌کند و در هر مورد مهم نقطه اشتراک و تمایز خود را با نظرات گذشته نشان می‌دهد، نظریه پردازان خرده بورژوا، ایده‌های خود را به شکلی طرح می‌نمایند که گوئی هیچ ارتباطی بین این ایده‌ها با دستگاه‌های فکری گذشته موجود نیست.

سیاست سوسیالیسم خرده بورژوازی بر پایه الف - مبانی نظری او (که ناشی از منافع و جایگاه طبقاتی اوست) ب - جایگاه واقعی او در شرایط ویژه اجتماعی - اقتصادی و اوضاع سیاسی معین (یعنی بسته به این که مناسبات سرمایه داری و حاکمیت بورژوازی چه اندازه رشد کرده باشند، تجزیه طبقاتی و سلب مالکیت از تولید کنندگان خرد و تبدیل کردن اکثر مولدان ثروت مادی و فکری به مزدبگیران، به چه اندازه تکامل یافته باشد و نیز شکل سیاسی حاکمیت و میزان آزادی‌های سیاسی چگونه باشد و اوضاع جهانی به چه صورت تحول یابد) تعیین می‌شود. این سیاست به رغم اشکال گوناگون آن در این یا آن کشور و در این یا آن برهه تاریخی، اساساً در دو شکل سیاست آنارشیستی و سیاست رفرمیستی نمایان می‌شود. ویژگی‌های بنیادی سیاست از سوی سوسیالیست‌های خرده بورژوا را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- مبنا قرار دادن یک رشته اصول جزمی و ابدی سکتاریستی به مثابه اصل راهنمای سیاست.

- **توهم** که به چندین شکل بروز می کند: داشتن انتظار لطف از بالائی ها، ارزیابی غیر واقعی از نیروهای واقعاً موجود در مبارزه طبقاتی و تکامل و تحول آنها، قرار دادن تمایل و تخیل خود به جای واقعیت و توهم به خود.

- نشناختن و برخورد اراده گرایانه به سیر واقعی مبارزه طبقاتی و برآمدها و فروکش های آن، جانشین کردن ایده عامیانه و اپورتونیستی سیاست که آن را کمابیش با **قماربازی یا توطئه** یکسان می بیند. خرده بورژوا و روشنفکر او، در سیاست نیز مانند اقتصاد، نمی خواهد و نمی تواند به عمق رود، نمی خواهد و نمی تواند وارد «جزئیات» شود، نمی خواهد و نمی تواند از عین حرکت کند.

- ترویج و تبلیغ سوسیالیسم خرده بورژوائی مبتنی است بر تحریک احساسات، مسحور کردن، ایجاد افسانه و اسطوره، جنجال آفرینی و نیز ارعاب و تهدید. بیدار کردن و آگاهی دادن - به این بهانه که مردم همه چیز را خود می دانند و یا باید شورش عمومی و خیزش غریزی مردم را هماهنگ کرد و غیره - در سیاست سوسیالیسم خرده بورژوائی، جایی ندارد.

- سیاست سوسیالیسم خرده بورژوائی توأم با سازشکاری و آماده همکاری با بورژوازی و دیگر نیروهای ارتجاعی و یا پیروی از آنهاست.

مجموعه این ویژگی ها لافزنی را به جزئی از سیاست و سبک کار سوسیالیسم خرده بورژوائی تبدیل می کند: نسبت دادن توهمات فرقه خود به طبقه کارگر و «خلق»، نوعی «از خود برون افکنی» است که به لافزنی و گزافه گوئی منجر می شود. هر جنبشی که سوسیالیست های خرده بورژوا در آن رهبری دارند (یا به گمان خود رهبری دارند) بزرگترین و انقلابی ترین جنبش جهان است. کارگران یا «خلق» که زیر نفوذ آنان اند، انقلابی ترین کارگران و انقلابی ترین خلق اند. کم نیستند سوسیالیست های خرده بورژوای ایرانی که کارگران ایران را (و خود را که طبیعتاً رهبر آنها هستند) پیشروترین کارگران جهان بدانند و خود را نیز پیشروترین حزب کمونیست جهان، و انقلاب ایران را یکی از بزرگترین انقلاب های جهان.

- دروغ پردازی در باره توان و امکانات تشکیلاتی، زیاد جلوه دادن شمار اعضای تشکیلات و کارائی آنان، که به منظورهای گوناگون (از جمله مسحور کردن و جلب افراد به تشکیلات) صورت می گیرد، از جلوه های بارز لافزنی سیاسی است.

- برای قماربازی در سیاست، باید "بلوف" زد، خود را بزرگ جلوه داد، جنجال آفرید، دروغ پردازی کرد، و اینها چیزی جز لافزنی نیست.

- جنجال آفرینی سیاسی و گاه غیر سیاسی، یکی از موارد لافزنی در سبک کار سوسیالیسم خرده بورژوائی است و رهبران آنارشیست آن را برای پاسخ به شرایط مختلف مبارزه سیاسی، تشکیلاتی و حتی تئوریک به کار می برند. در مبارزه سیاسی: بخصوص زمانی که تحلیل ها و تاکتیک هایشان نادرست از آب درآید. در مبارزه تشکیلاتی: بخصوص زمانی که خطاهای پی در پی تاکتیکی، کل سازمانشان را به بحران فرو برد. در مبارزه تئوریک: بخصوص زمانی که مبانی تحلیلی تاکتیک های نادرست، به زیر سؤال روند و یا از تحلیل شرایط مشخص مبارزه سیاسی جاری و ارائه تاکتیک متناسب با آن، ناتوان باشند.

- ایجاد اسطوره و افسانه درباره رهبران گروه ها، کیش شخصیت، تکیه بر تهییج و تحریک احساسات، رجز خوانی در مورد «شهیدان» (و بسیار کمتر توضیحی درباره ارزش های واقعی کار تئوریک، عملی و تشکیلاتی آنان، برای آموختن یا تصحیح اشتباهات)، همه اینها چیزی جز لافزنی نیست. چیزی جز کوشش برای مسحور کردن «هوداران» و یا ارضای خود نیست.

آنارشیسم و اکونومیسم از جهات زیر مشترکند:

1 - کم بها دادن به تئوری و تقدیس عملزدگی. 2 - نفی یا کم بها دادن و یا تقلیل گرائی نسبت به مبارزه سیاسی. 3 - سر فرود آوردن در برابر جریان خودبخودی و نفی تاکتیک - نقشه.

در حقیقت هم آنارشیست ها و هم اکونومیست ها، نقش آگاهی، رابطه تئوری و عمل، و سیاست و اقتصاد را نمی بینند. آنها تئوری را به مثابه راهنمای تنظیم کننده نقشه عمل، درک نمی کنند. در واقع روش شناخت آنارشیستی بازتاب ساده روابطی است که در سطح امور می گذرد و بنابراین نمی تواند از حد شناخت حسی فراتر رود. اثر این روش در طرح نقشه مبارزه، تصویر ابتدائی

کارل مارکس

سرمایه جلد سوم - بخش 7

(ادامه)

ترجمه سهراب شباهنگ

یادداشت مترجم

بخش 7 جلد سوم سرمایه شامل فصل های 48، 49، 50، 51 و 52 (ناتمام) است. ترجمه فصل 48 در خیزش شماره 50 درج شد. در این شماره ترجمه فصل 49 از نظر خوانندگان می گذرد.

در این 5 فصل، منابع درآمد طبقات مختلف در جامعه سرمایه داری مورد بررسی قرار می گیرند. مارکس در جلد اول سرمایه به توضیح و تحلیل شیوه تولید سرمایه داری و قوانین حاکم بر آن می پردازد. موضوع اصلی جلد دوم سرمایه روند چرخش سرمایه و یا تحقق ارزش و ارزش اضافی است. مارکس در جلد سوم سرمایه به مسأله توزیع ارزش اضافی و به طور کلی تجزیه و تحلیل توزیع درآمد در جامعه سرمایه داری می پردازد و قوانین توزیع ارزش اضافی بین سرمایه های مختلف (سرمایه مولد، سرمایه تجاری، سرمایه بهره زا) به صورت سود بنگاه (تولیدی و تجاری) و بهره (بانک و دیگر مؤسسات مالی) و به شکل اجاره زمین و دیگر منابع طبیعی (رانت) به زمینداران مدرن را توضیح می دهد. اما موضوع جلد سوم سرمایه وسیع تر از توزیع است و هدف آن توضیح سرمایه داری به مثابه یک کل است که تولید، مبادله و توزیع در این شکل بندی اقتصادی - اجتماعی را در پیوند متقابل با یکدیگر دربر می گیرد. درک ساختار اقتصادی جامعه سرمایه داری به فهم ساختار اجتماعی یا طبقاتی این جامعه کمک می کند و مارکس طبقات جامعه سرمایه داری و در حقیقت روش تحلیل طبقاتی این جامعه را براساس روابط تولیدی و اقتصادی آموزش می دهد. یک مبحث بسیار مهم جلد سوم سرمایه بررسی سود (مفهوم نرخ سود و ارتباط آن با ارزش اضافی، روند برابر شدن نرخ سود، شرایط شکل گیری فوق سود و غیره) و به ویژه قانون گرایش نزولی نرخ سود است که یکی از مهم ترین قوانین شیوه تولید سرمایه داری است.

چیزیست که هست، نه در ارتباط با تولید و مناسبات تولید، و نه در ارتباط با تأثیر متقابل مجموعه مبارزه طبقات. محصول این روش مشی ناکتیک - پروسه است، مشی ای که تئوری و نقشه انقلابی هدایتش نمی کند.

سوسیالیسم علمی یا مارکسیسم، علم است و باید آن را آموخت، هیچ کارگری در مبارزه روزمره یا کلاً در جریان جنبش خود به خودی، خود به خود به این علم نمی رسد، هیچ راه عرفانی، اشراقی و شهودی برای آن وجود ندارد. این علم در درجه اول محصول نقد اقتصاد سیاسی است یا به عبارت دیگر مبارزه همه طبقات را در رابطه شان با مناسبات اجتماعی تولید تحلیل و تشریح می کند و مانند هر علم دیگر در حوزه مورد بررسی خود، مبارزه همه جانبه ای را با تئوری های کهنه حوزه مربوطه به پیش می برد و همان قدر در حوزه خود جانبدار است که علوم دیگر در حوزه های خود جانبدارند. مجهز شدن به اصول تئوری انقلابی یا به عبارت دیگر سوسیالیسم علمی، شرط تعیین کننده (و نه تنها شرط) برای پیوند صحیح با طبقه کارگر و توده های زحمتکش است.

رهبری پرولتاریا بر جنبش انقلابی تنها زمانی ممکن است که خود در یک حزب سیاسی مستقل، متشکل باشد، حزب سیاسی ای که به عنوان بخش آگاه، پیشرو و متشکل پرولتاریا، در روند رشد و تبدیل تشکل های کمونیستی به یک سازمان واحد حزبی، بوجود می آید. این روند در درجه اول منوط به آن است که تشکل های کمونیستی وظیفه آموزش تئوری های عام و خاص سوسیالیسم علمی را به سرگُل های پرولتری، یعنی کارگرانی که در مبارزات روزمره کارگری قادر به جمع بندی خواسته های کارگری، قادر به متشکل ساختن کارگران حول این خواسته ها، قادر به رهبری اعتراضات و اعتصابات کارگری می باشند، به عهده گیرند. درست همین سرگُل های پرولتری اند که پس از آموزش سوسیالیسم علمی، با متشکل کردن خود در یک سازمان حزبی، به عنوان کارگران کمونیست، استخوان بندی حزب کمونیست را بوجود می آورند. این است آن شیوه بنیادینی که می تواند جنبش انقلابی را رشد دهد، و این به معنی نادیده گرفتن امکان وجود احزاب کارگری دیگر نیست.

فصل های 48، 49، 50، 51 و 52 یعنی آخرین فصول جلد سوم سرمایه، نه تنها سرچشمه درآمد طبقات مختلف در این جامعه را براساس فهم کنکرت (همه جان و مشخص) از سرمایه داری روشن می کنند، بلکه یک رشته از مفاهیم و مقولات اقتصادی را که برای شناخت این جامعه و تغییر انقلابی آن ضروری اند دوباره روشن می سازند و ارتباط آنها را با یکدیگر نشان می دهند. همچنین برخی از مهم ترین نقدهای مارکس بر اقتصاد سیاسی بورژوائی در این فصول به صورتی مشخص مورد تأکید قرار گرفته اند.

ترجمه فصل 50 در شماره آینده درج خواهد شد.

فصل 49

در باره تحلیل روند تولید

در تحلیل زیر تمایز بین بهای تولید (1) و ارزش را در نظر نمی گیریم، زیرا تفاوت میان آنها هنگامی که کل محصول سالانه کار یا محصول کل سرمایه اجتماعی مورد ملاحظه قرار گیرد، مانند موردی که در اینجا بررسی می کنیم، به طور کلی ناپدید می شود.

سود (سود بنگاه و بهره) و اجاره چیزی جز شکل های ویژه ای از ارزش اضافی کالاها نیستند. مقدار ارزش اضافی حد اندازه اجزائی است که این ارزش می تواند دربر گیرد. پس ارزش اضافی عبارت است از سود متوسط به علاوه اجاره. این امکان وجود دارد که بخشی از کار اضافی و بنابراین بخشی از ارزش اضافی مستتر در کالاها مستقیماً در برابر شدن سود میانگین شرکت نکند در این صورت آن بخش از ارزش کالا اصلاً در قیمت کالا بیان نشود. اما اولاً این امر یا با افزایش نرخ سود جبران می شود اگر کالاهائی که به کمتر از ارزش خود به فروش می روند عنصر تشکیل دهنده ای از سرمایه ثابت باشند، یا اینکه سود و اجاره در محصول بیشتری نمودار می شوند هنگامی که کالاهائی که به کمتر از ارزش خود به فروش می رسند وارد آن بخش از ارزش شوند که به صورت درآمد صرف محصولات مصرفی فردی می گردند. دوم اینکه این امر [به حساب نیامدن بخشی از ارزش اضافی در تعیین مستقیم نرخ سود میانگین]، در لحظه میانگین گیری از میان می رود. در هر حال، حتی اگر

بخشی از ارزش اضافی که در قیمت کالا بیان نشده در روند تشکیل قیمت ناپدید شود، مجموع سود و اجاره در شکل عادی آن هرگز نمی تواند از کل ارزش اضافی بزرگتر باشد هر چند می تواند از آن کمتر گردد. شکل عادی ارزش اضافی، مفروض بر این است که مزدها متناظر ارزش نیروی کار باشند. حتی اجاره انحصاری، تا آنجا که از مزد برداشت نشده، یعنی دسته ویژه ای را تشکیل نمی دهد، همواره به صورت غیر مستقیم بخشی از ارزش اضافی است. اگر اجاره انحصاری بخشی از مازاد قیمت نسبت به هزینه تولید کالای واقعی که خود بخشی از آن به عنوان اجاره تفاضلی است نباشد، یا بخشی علاوه بر ارزش اضافی خود کالا را که به صورت سود متوسط اندازه گیری می شود به عنوان اجاره مطلق، تشکیل ندهد، در آن صورت بخشی از ارزش اضافی کالاهای دیگر است، یعنی ارزش اضافی کالاهائی که با محصولات با قیمت انحصاری مبادله می شوند (2). مجموع سود میانگین و اجاره زمین هرگز نمی تواند بیش از کمیتی باشد که این دو مؤلفه هائی از آن کمیت را تشکیل می دهند و پیش از تقسیم وجود داشته اند. از این رو در این بحث برای ما مهم نیست که آیا کل ارزش اضافی کالاها، یعنی ارزش اضافی ای که در کالاها وجود دارد، در قیمت آنها تحقق یافته است یا نه. از سوی دیگر کار اضافی هرگز به طور کامل تحقق پیدا نمی کند زیرا به علت تغییرات دائمی در مقدار کار اجتماعاً لازم برای تولید کالای معین، که ناشی از تغییرات در بارآوری کار است، برخی کالاها همواره در شرایطی غیر عادی تولید می شوند و از این رو به ارزشی کمتر از ارزش انفرادی خود به فروش می رسند. در هر حال، سود به علاوه اجاره برابر با کل ارزش اضافی تحقق یافته (کار اضافی) است و در این بحث می توان ارزش اضافی تحقق یافته را برابر با کل ارزش اضافی فرض کرد؛ زیرا سود و اجاره عبارتند از ارزش اضافی تحقق یافته یا به طور کلی ارزش اضافی ای که وارد قیمت کالاها می شود، بدین سان در عمل کل ارزش اضافی بخشی از این قیمت است.

از سوی دیگر، مزدها که سومین شکل ویژه درآمد را تشکیل می دهند، همواره با بخش متغیر سرمایه برابرنند، آن بخشی که برای خرید نیروی کار زنده یعنی برای پرداخت به کارگران کنار گذاشته می شود و نه برای خرید وسایل کار. (کاری که صرف درآمد می شود خود با مزد، سود و اجاره پرداخت شده است و

بنابراین بخشی از ارزش کالاهائی که صرف پرداخت شان می شود نیست. از این رو در تحلیل کالا- ارزش و اجزای تشکیل دهنده آن مورد بررسی قرار نمی گیرد.) مزد عبارت است از عینیت یابی [مادیت یابی - ترجمه فرانسوی] بخشی از کار روزانه کارگر که در آن ارزش سرمایه متغیر و بدین سان قیمت کار بازتولید می شود؛ آن بخش از کالا - ارزش که در آن کارگر ارزش نیروی کار خود و یا قیمت کار خود را بازتولید می کند. کل کار روزانه کارگر به دو بخش تقسیم می شود. در یک بخش آن کارگر مقدار کار لازم برای بازتولید ارزش وسایل زندگی [بقای] خود را بازتولید می کند که بخش پرداخت شده کل کار اوست، بخش لازم برای حفظ او و نسلش. کل بخش باقی مانده از کار روزانه، کل مقدار کاری که اضافه بر کاری است که در مزد او تحقق یافته، کار اضافی، کار پرداخت نشده (رایگان) است که در ارزش اضافی کل تولید کالائی نمودار می شود (و از این رو در کمیت اضافی کالاها). ارزش اضافی به نوبه خود به بخش هائی با نام های مختلف تقسیم می شود سود (سود بنگاه و بهره) و اجاره.

تمام مقدار ارزشی که کل کار کارگران در یک روز یا یک سال به کالاها می افزاید و در آنها تحقق می یابد، یعنی کل ارزش محصولات سالانه که توسط این کار ایجاد شده به مزد، سود و اجاره تقسیم می شود. از آنجا که کل کار [روزانه یا سالانه] به کار لازم که توسط آن کارگر بخشی از محصولات را که به او پرداخت می شود، یعنی مزد، و کار پرداخت نشده (کار رایگان) اضافی تقسیم می شود که آن بخش ارزشی محصولاتی را تولید می کند که در ارزش اضافی نمودار می شوند که بعد به شکل سود و اجاره تقسیم می گردد. کارگر غیر از این کار، هیچ کار و غیر از کل ارزش محصولاتی که به صورت مزد، سود و اجاره در می آید هیچ ارزش دیگری به وجود نمی آورد. ارزش محصول سالانه که در آن کار جدید توسط کارگر وارد کالاها می شود برابر است با مزد به علاوه ارزش اضافی که به نوبه خود به سود و اجاره تقسیم می گردد.

پس کل بخش ارزشی محصولی که کارگر در طول سال تولید می کند در مجموع با مبلغ ارزشی سه درآمد یعنی مزد، سود و اجاره بیان می شود. از این رو بدیهی است که ارزش بخش ثابت سرمایه

در ارزش محصولات سالانه بازتولید نمی شود زیرا مرزها صرفاً معادل بخش متغیر سرمایه پیش ریخته در تولید هستند و اجاره و سود صرفاً برابر ارزش اضافی اند که عبارت است از مازاد ارزش تولید شده نسبت به کل سرمایه پیش ریخته که عبارت است از ارزش سرمایه ثابت به علاوه ارزش سرمایه متغیر.

برای مسأله ای که در اینجا به حل آن می پردازیم اینکه بخشی از ارزش اضافی که به صورت سود و اجاره درآمده به عنوان درآمد مصرف نمی شود و انباشت می گردد، هیچ اهمیتی ندارد [بی مورد است]. آن بخش که به عنوان صندوق انباشت پس انداز می شود برای ایجاد سرمایه جدید است و نه سرمایه قدیمی، خواه به صورت مؤلفه ای باشد که برای نیروی کار کنار گذاشته می شود یا برای وسایل کار. بنابراین برای ساده شدن موضوع فرض می کنیم که درآمد کلاً به مصرف شخصی می رسد. حال با مشکل دوگانه ای روبروئیم. از یک سو ارزش محصول سالانه ای که در آن درآمدها یعنی مرزها، سود و اجاره مصرف می شوند شامل ارزشی معادل بخشی از ارزش سرمایه ثابت است که در آن محصولات مصرف شده است، از سوی دیگر این محصول سالیانه شامل این بخش از ارزش سرمایه ثابت علاوه بر آن بخش از ارزش است که به صورت مزد و نیز به شکل سود و اجاره تبدیل شده اند. پس ارزش محصول سالیانه برابر است با $\text{سود} + \text{سود} + \text{اجاره} + C$ (C آن بخش از ارزش سرمایه ثابت است که وارد ارزش محصولات شده). حال این پرسش پیش می آید که چگونه ارزش تولید شده سالیانه یعنی $\text{مزد} + \text{سود} + \text{اجاره}$ می تواند محصولی که ارزش آن برابر $\text{مزد} + \text{سود} + \text{اجاره} + C$ است خریداری کند؟ چگونه ارزش تولید شده سالیانه قادر به خرید محصولی با ارزش بالاتر از خودش است؟

از سوی دیگر، اگر بخشی از سرمایه ثابت را که وارد محصول نشده است و با ارزشی کمتر از آنچه پیش از تولید سالانه کالاها داشت، به حیات خود ادامه می دهد، کنار بگذاریم، به عبارت دیگر موقتاً نه سرمایه پایدار (3) به کار افتاده بلکه سرمایه پایدار مصرف شده را در نظر بگیریم، در آن صورت دیده می شود که بخشی از سرمایه ثابت پیش ریخته در شکل مواد خام و کمکی تماماً به محصول جدید انتقال یافته در حالی که بخشی از وسایل کار کلاً و بخش دیگر تنها جزئاً مصرف شده است و از این رو

تنها بخشی از ارزش آن در تولید مصرف شده است [صرف تولید شده است]. کل سرمایه ثابت مصرف شده باید به طور جنسی جایگزین شود. به فرض ثابت ماندن همه شرایط و بویژه نیروی مولد کار [بارآوری کار]، برای جانشینی این بخش [از سرمایه ثابت که در تولید مصرف شده] همان مقدار کاری لازم است که قبلاً برای تولید آن به کار رفته بود یعنی باید توسط ارزشی معادل قبل جایگزین شود. اگر این کار صورت نگیرد در آن صورت خود باز تولید نمی تواند در مقیاس پیشین انجام شود. اما چه کسی موظف است این کار را انجام دهد و چه کسی آن را انجام می دهد؟

به مشکل اول بپردازیم: چه کسی باید بخش ثابت ارزشی را که وارد محصول شده است بپردازد و با چه چیزی آن را می پردازد؟ فرض کرده ایم که ارزش سرمایه ثابت مصرف شده در تولید دوباره به صورت بخشی از ارزش محصول نمودار می گردد. این فرض تناقضی با فرض های مشکل دوم ندارد. زیرا قبلاً در جلد اول [سرمایه] (فصل 5) [ترجمه انگلیسی فصل 7 - ویراستار ترجمه انگلیسی]، «روند کار و روند تولید ارزش اضافی»، نشان داده شده که چگونه ارزش پیشین به طور همزمان از طریق افزودن کار جدید حفظ می شود هر چند این به معنی باز تولید ارزش پیشین نیست بلکه صرفاً افزودن بر آن ارزش و ایجاد ارزشی افزون بر ارزش پیشین است؛ اما این امر ناشی از کار نه به عنوان آفریننده ارزش، کار به طور کلی، بلکه ناشی از عملکرد آن همچون کار مولد معین است. بنابراین کار اضافی دیگری برای حفظ ارزش بخش ثابت سرمایه در محصولی که در آن درآمد یعنی کل ارزش تولید شده در سال هزینه می شود لازم نیست. اما البته [به عکس - ترجمه فرانسوی] کار الحاقی جدیدی برای جانشین کردن ارزش و ارزش مصرف سرمایه ثابتی که در سال قبل مصرف شده لازم است و بدون این جانشینی هیچ باز تولیدی اصلاً ممکن نیست.

هر کار جدیداً افزوده شده به صورت ارزشی جدید در طی سال نمودار می شود و این ارزش به نوبه خود به سه درآمد یعنی مزدها، سود و اجاره تقسیم می گردد. بدین سان، از یک سو هیچ کار اجتماعی مازادی برای جانشینی سرمایه ثابت مصرف شده که باید بخشی هم به صورت جنس و هم مطابق ارزش آن و بخشی دیگر صرفاً بر طبق ارزش آن جایگزین شود، (مانند استهلاک

سرمایه پایدار)، باقی نمی ماند. از سوی دیگر، ارزشی که سالانه توسط کار به وجود می آید و به صورت مزدها، سود و اجاره تقسیم می شود و باید به این صورت مصرف شود به نظر نمی رسد که برای خرید بخش ثابت سرمایه [مصرف شده] که باید در محصول سالانه نهفته باشد کفایت کند.

می بینیم مسأله ای که در اینجا مطرح شد قبلاً در بررسی باز تولید کل سرمایه اجتماعی - جلد 2 سرمایه بخش 3 - حل شده است. ما در اینجا به آن برمی گردیم نخست به این علت که ارزش اضافی در آنجا به شکل درآمد یعنی سود (سود بنگاه و بهره) و اجاره تشریح نشده بود و از این رو نمی توانست به این اشکال بررسی شود؛ و سپس بدین علت که در تحلیل شکل مزد، سود و اجاره اشتباهی باور نکردنی وجود دارد که در کل اقتصاد سیاسی از زمان آدام اسمیت تا کنون سیطره [رواج] یافته است.

ما در آنجا [جلد 2 سرمایه] کل سرمایه را به دو بخش بزرگ تقسیم کردیم: **بخش 1** [دپارتمان 1]، تولید وسایل تولید و **بخش 2** [دپارتمان 2] تولید اشیای مصرفی شخصی. این واقعیت که برخی محصولات هم می توانند به مصرف شخصی برسند و هم وسیله تولید باشند (مانند اسب، غله و غیره) به هیچ رو خللی در درستی مطلق این تقسیم بندی ایجاد نمی کند. این تقسیم بندی فرض نیست بلکه صرفاً بیان یک واقعیت است. محصول سالانه یک کشور را در نظر می گیریم. یک بخش از این محصول، فارغ از هر قابلیت که به عنوان وسیله تولید داشته باشد، صرف مصرف شخصی می شود. این محصولی است که مزدها، سود و اجاره برای آن هزینه می شوند. این محصول، محصول بخش خاصی از سرمایه اجتماعی است. ممکن است که همین سرمایه محصولاتی که متعلق به بخش 1 هم هستند تولید کند. تا آنجا که این کار را می کند، دیگر بخشی از سرمایه ای که در تولید محصولات بخش 2 مصرف می شود، بخشی که در واقع مربوط به محصولات مصرفی فردی است، نیست و تأمین کننده بخشی از محصولاتی است که به طور مولد در بخش 1 مصرف می شوند. کل محصول بخش 2 که وارد مصرف شخصی می شود و موضوع مصرف درآمد است، بیانگر سرمایه مصرف شده به علاوه محصول اضافی است. بدین سان این محصول، محصول سرمایه ای است که در تولید وسایل مصرفی به کار افتاده است. به همین طریق بخش 1 محصول

سالانه که وسایل تولید - مواد خام و ابزارهای کار - تأمین می کند، فارغ از اینکه این محصول تا چه اندازه به طور طبیعی بتواند به مصرف شخصی هم برسد، محصول سرمایه ای است که صرفاً در تولید وسایل تولید به کار افتاده است. بخش اعظم محصولاتی که سرمایه ثابت را تشکیل می دهند به لحاظ مادی به صورتی هستند که نمی توانند به مصرف فردی برسند. تا آنجا که چنین امری امکان پذیر باشد، یعنی مثلاً تا آنجا که یک دهقان بتواند بذر خود را بخورد یا حیوان بارکش خود را [به خاطر گوشت آن] بگشاید و غیره؛ مانع اقتصادی در مقابل او طوری عمل می کند که گویی این بخش دقیقاً شامل محصولات غیر مصرفی است.

همان گونه که اشاره شد در هر دو بخش سرمایه، بخش پایدار سرمایه ثابتی را که مستقل از محصول سالانه هر دو بخش به صورت جنس و ارزش باقی می ماند [وارد محصول نمی شود]، مورد بررسی قرار نمی دهیم.

محصولات بخش 2 که مزدها، سود و اجاره و یا به طور خلاصه درآمدها صرف آنها می شوند، تا آنجا که به ارزش شان مربوط می شود، از سه مؤلفه تشکیل شده اند. یک مؤلفه عبارت است از ارزش سرمایه ثابتی که در تولید آنها مصرف شده است، مؤلفه دوم عبارت است از ارزش سرمایه متغیری که صرف پرداخت مزدها گردیده است، سرانجام مؤلفه سوم برابر است با ارزش اضافی تولید شده یعنی سود و اجاره. مؤلفه نخست محصولات بخش 2، یعنی ارزش سرمایه ثابت [مصرف شده] این بخش نه می تواند توسط سرمایه داران بخش 2، نه کارگران این بخش و نه زمینداران مصرف شود. این مؤلفه بخشی از درآمد آنها نیست بلکه باید به صورت جنس جایگزین شود و باید به فروش رسد تا این امر بتواند رخ دهد. از سوی دیگر، دو مؤلفه باقی مانده این محصولات [محصولات تولیدی بخش 2] برابرند با ارزش درآمدهای ایجاد شده در این بخش که عبارتند از: مزدها + سود + اجاره.

محصول بخش 1 نیز به لحاظ شکل [ارزشی] مرکب از همین سه مؤلفه است. اما آن بخش که درآمد یعنی مزدها، سود و اجاره را در این بخش تشکیل می دهد یعنی به طور خلاصه سرمایه متغیر + ارزش اضافی نمی تواند در این بخش به صورت طبیعی محصولات مربوط به آن مصرف شود بلکه صرف محصولات

بخش 2 می گردد. بنابراین ارزش درآمد بخش 1 باید معادل آن بخش از محصولات بخش 2 باشد که باید صرف جانشینی سرمایه ثابت بخش 2 شود. آن بخش از محصولات بخش 2 که باید صرف جانشینی سرمایه ثابت [مصرف شده] این بخش شود به صورت جنس توسط کارگران، سرمایه داران و زمینداران بخش 1 مصرف می گردد. آنها درآمد خود را صرف این محصولات بخش 2 می کنند. از سوی دیگر، محصولات بخش 1 تا آنجا که بیانگر درآمد در این بخش است، به طور مولد در بخش 2 به صورت جانشینی سرمایه ثابت به شکل جنس در این بخش مصرف می شود. سرانجام سرمایه مصرف شده بخش 1، با محصولات خود این بخش که عبارتند از وسایل کار، مواد خام و کمکی جانشین می گردد، این سرمایه داران می توانند مستقیماً محصولات خود را بار دیگر همچون وسایل تولید به کار بندند.

بگذارید شمای قبلی بازتولید ساده (جلد دوم سرمایه، فصل 20، قسمت 2) را در نظر بگیریم:

$$\left. \begin{array}{l} 1 \text{ بخش: } 4000c + 1000v + 1000s = 6000 \\ 2 \text{ بخش: } 2000c + 500v + 500s = 3000 \end{array} \right\} = 9000$$

[در فرمول های بالا c سرمایه ثابت، v سرمایه متغیر و s ارزش اضافی است. م]

طبق این شمای، تولیدکنندگان و زمینداران بخش 2 معادل $500v + 500s$ به عنوان درآمد مصرف می کنند؛ $2000c$ [سرمایه ثابت مصرف شده در این بخش] باقی می ماند که باید جانشین شود. این مبلغ توسط کارگران، سرمایه داران و کسانی که در بخش 1 اجاره می گیرند مصرف می شود که درآمدشان برابر است با: $1000v + 2000s = 1000s$. محصول مصرفی بخش 2 توسط درآمد بخش 1 مصرف می شود و درآمد بخش 1 که در محصول غیر مصرفی نمودار می شود صرف سرمایه ثابت بخش 2 می گردد. حال باید حساب $4000c$ بخش 1 را بررسی کنیم. این مبلغ با محصول خود بخش 1 جانشین می شود: از 6000 تولید بخش 1 معادل 2000 صرف سرمایه ثابت بخش 2 گردید باقی مانده این تولید یعنی $4000 = 6000 - 2000$ صرف جایگزینی سرمایه ثابت خود بخش 1 می شود. البته باید توجه شود که این اعداد به دلخواه انتخاب شده اند و بدین سان به نظر می رسد که رابطه میان ارزش

درآمدهای بخش 1 و سرمایه ثابت بخش 2 دلبخواهی باشد. اما بدیهی است که تا آنجا که روند بازتولید به طور عادی و تحت شرایط یکسان صورت گیرد به شرط ثابت ماندن دیگر شرایط، یعنی با کنار گذاشتن انباشت، باید مجموع ارزش مرزها، سود و اجاره بخش 1 معادل ارزش سرمایه ثابت بخش 2 باشد. در غیر این صورت بخش 2 قادر به جانشینی سرمایه ثابت خود نخواهد بود یا بخش 1 نخواهد توانست درآمد ناشی از محصولات غیر مصرفی را به شکل درآمد قابل مصرف درآورد(4).

بدین سان ارزش کالا - محصول سالانه، درست مانند ارزش کالا - محصول تولید شده توسط یک سرمایه خاص، و مانند ارزش هر کالای منفرد به دو مؤلفه تجزیه می شود: الف) مؤلفه ای که جانشین ارزش سرمایه ثابت پیش ریخته می گردد و ب) مؤلفه ای که در شکل درآمد یعنی مزد، سود و اجاره نمودار می شود. مؤلفه دوم یا (ب) به دو جهت در تقابل با مؤلفه الف) قرار می گیرد: 1) به این خاطر که هرگز شکل درآمد به خود نمی گیرد و 2) همواره برای تشکیل سرمایه یا در واقع سرمایه ثابت به عقب برمی گردد. اما مؤلفه ب) به نوبه خود تضادی در درون خویش حمل می کند. وجه مشترک سود و اجاره با مزد این است که هر سه اشکالی از درآمد هستند. اما تفاوت آنها ماهیتا در این است که سود و اجاره بیانگر ارزش اضافی یعنی کار رایگان (پرداخت نشده) اند در حالی که مرزها نمودار کار پرداخت شده اند. آن بخش از ارزش محصول که بیانگر مزد هزینه شده است جانشین مزد می شود و بنا به مفروضات ما مبنی بر اینکه بازتولید در مقیاس و در شرایط سابق صورت می گیرد، این بخش دوباره به مزد تبدیل می شود و به صورت سرمایه متغیر، مؤلفه ای از سرمایه ای که باید از نو برای بازتولید پیش ریخته شود به عقب برمی گردد. این بخش عملکردی دوگانه دارد. نخست اینکه شکلی از سرمایه است و به این عنوان با نیروی کار مبادله می شود. [اما] در دست کارگر به درآمدی تبدیل می شود که از فروش نیروی کارش حاصل شده، درآمدی که به وسایل زندگی تبدیل گشته مصرف می شود. این روند دوگانه از طریق میانجیگری گردش پول آشکار می شود. سرمایه متغیر به صورت پول که صرف پرداخت مزد می گردد پیش ریخته می شود. این نخستین عملکرد آن به عنوان سرمایه است. سرمایه متغیر با نیروی کار مبادله می شود و نیروی کار در تظاهر خارجی خود [در تظاهر مشخص

خود - ترجمه فرانسوی] به کار تحول می یابد. این روندی است که به سرمایه دار مربوط می شود [یعنی روند تبدیل نیروی کار به کار و تحول سرمایه متغیر در این روند. م.]. دوم اینکه کارگران با این پول بخشی از محصولاتی را که خود تولید کرده اند می خرند که با این پول اندازه گیری می شود و توسط آنان همچون درآمد مصرف می گردد. اگر تصور کنیم که گردش پول حذف شده است در آن صورت بخشی از محصولات کارگر در دست سرمایه دار به صورت سرمایه قابل دسترسی قرار دارد. او این بخش را به عنوان سرمایه پیش ریز می کند آن را در مقابل نیروی کار جدید به کارگر می دهد در حالی که کارگر آن را به طور مستقیم یا غیر مستقیم از طریق مبادله با کالاهای دیگر مصرف می کند. پس آن بخش از محصول که در سیر بازتولید قرار است به مزد و یا درآمد برای کارگران تبدیل شود نخست به دست سرمایه دار به صورت سرمایه یا دقیق تر بگوئیم به صورت سرمایه متغیر برمی گردد. برای اینکه کار به صورت کارمزدی، وسایل تولید به شکل سرمایه و روند تولید به شکل روند تولید سرمایه داری به طور دائم از نو بازتولید شوند، بازگشت این بخش به دست سرمایه دار ضروری است.

برای پرهیز از دشواری غیر ضروری باید بین محصول ناخالص و محصول خالص و درآمد ناخالص و درآمد خالص تمایز قایل شد.

محصول ناخالص یا تولید ناخالص عبارت است از کل محصول بازتولید شده بجز بخشی از سرمایه پایدار که به کار افتاده اما مصرف نشده، ارزش تولید ناخالص یا محصول ناخالص برابر است با سرمایه پیش ریخته و مصرف شده در تولید، یعنی سرمایه ثابت و سرمایه متغیر به علاوه ارزش اضافی که به سود و اجاره تجزیه می شود. یا اگر محصول کل سرمایه اجتماعی را بجای سرمایه منفرد در نظر بگیریم، تولید ناخالص برابر است با عناصر مادی تشکیل دهنده سرمایه ثابت و سرمایه متغیر به علاوه عناصر مادی محصول اضافی که در آن سود و اجاره نمودار شده اند.

تولید ناخالص عبارت است از آن بخش از ارزش و آن بخش از محصول ناخالص متناظر آن که پس از کم کردن ارزش سرمایه ثابت پیش ریخته و مصرف شده و محصول متناظر آن از کل

ارزش محصول ناخالص، باقی می ماند. پس درآمد ناخالص برابر است با مزدها (بخشی از محصول که قرار است به درآمد کارگران تبدیل شود) + سود + اجاره. درآمد خالص، از سوی دیگر، عبارت است از ارزش اضافی و یا محصول اضافی ای که پس از کم کردن مزدها [از درآمد ناخالص] باقی می ماند و بیانگر ارزش اضافی و محصول اضافی متناظر آن است که توسط سرمایه تحقق یافته و باید با زمیندار تقسیم شود.

بدین سان دیدیم که ارزش هر کالای منفرد و ارزش کل محصول - کالای هر سرمایه منفرد از دو جزء تشکیل شده است: یکی صرفاً جانشین سرمایه ثابت می شود و جزء دیگر هر چند بخشی از آن به عنوان سرمایه متغیر بر می گردد - یعنی در شکل سرمایه بر می گردد -، با این همه کل آن [یعنی کل ارزش کالا منهای ارزش سرمایه ثابت - م] به درآمد ناخالص تبدیل می شود و شکل مزد، سود و اجاره می گیرد که مجموع آنها درآمد ناخالص را تشکیل می دهد. افزون بر این دیدیم که همین موضوع در باره کل محصول سالانه جامعه نیز صادق است. تنها تفاوتی که بین محصول سرمایه دار منفرد و محصول جامعه وجود دارد این است که از دیدگاه سرمایه دار منفرد محصول خالص با محصول ناخالص فرق دارد، زیرا دومی شامل مزدها هم هست در حالی که اولی نیست. از نظر درآمد کل جامعه، درآمد ملی یا درآمد ناخالص شامل مزدها به علاوه سود به علاوه بهره است. اما حتی این نوعی تجرید است زیرا کل جامعه بر پایه تولید سرمایه داری، از موضع سرمایه دارانه مورد بررسی قرار می گیرد و از این رو تنها درآمدی را که شامل سود و اجاره است، درآمد خالص به حساب می آورد.

از سوی دیگر خیال پردازی آدمی مانند [ژان باتیست] سه (J. B. Say) او را به اینجا می کشاند که بگوید در آمد کل یا کل تولید ناخالص یک ملت در درآمد خالص او خلاصه می شود یا از آن قابل تمایز نیست و اینکه نتیجتاً تشخیص و تمایز بین درآمد خالص و ناخالص از دیدگاه ملی ناپدید می گردد. این صرفاً بیان اجتناب ناپذیر و نهائی جزم پوچی است که از زمان آدام اسمیت در اقتصاد رایج است و آن اینکه در تحلیل نهائی ارزش کالاها در درآمد، در مزدها، سود و اجاره خلاصه می شود (5).

تشخیص این موضوع فوق العاده آسان است که بخشی از محصول هر سرمایه دار منفرد باید دوباره به سرمایه تبدیل شود (حتی جدا از توسعه تولید و انباشت)، در واقع نه تنها به سرمایه متغیر که به نوبه خود به درآمد کارگران یا شکلی از درآمد تبدیل می شود، بلکه همچنین به سرمایه ثابت که هرگز نمی تواند شکل درآمد به خود بگیرد. ساده ترین مشاهده روند تولید آنچه را گفته شد به روشنی نشان می دهد. مشکل هنگامی آغاز می گردد که تولید به طور کلی در نظر گرفته شود. در واقع تحلیل نشان می دهد که ارزش کل آن قسمت از محصول که به صورت مزدها، سود و اجاره مصرف می شود (مهم نیست به صورت فردی یا به شکل مولد) به طور کامل در مجموع ارزش هائی که شامل مزدها به علاوه سود به علاوه اجاره اند یعنی در مجموع این سه درآمد خلاصه می شود؛ هر چند ارزش این قسمت از محصول، دقیقاً مانند ارزشی که وارد درآمد نمی شود [شکل درآمد ندارد]، شامل یک بخش معادل سرمایه ثابت C نهفته در این قسمت ها [نهفته در دو قسمت آن - ترجمه فرانسوی] هم هست و آشکارا نمی تواند به ارزش درآمد محدود گردد. این وضعیت که، از یک سو، واقعیتی عملاً انکارناپذیر است، از سوی دیگر تناقض نظری انکارناپذیری است که به آسانی تمام می توان با کلک آن را دور زد با گفتن اینکه ارزش کالا صرفاً بدین خاطر شامل ارزش دیگری [غیر از درآمد] است که این ارزش تنها از دیدگاه سرمایه دار منفرد با بخشی که به صورت درآمد است فرق دارد. گفتن اینکه که آنچه برای یکی درآمد است برای دیگری سرمایه است، بررسی بیشتر [عمیق تر] موضوع را غیر ضروری می کند. اما اگر تمام محصول به صورت درآمد مصرف شود در این صورت چگونه سرمایه پیشین جایگزین می شود؟ چگونه در حالی که ارزش محصول هر سرمایه منفرد برابر با ارزش مجموع سه درآمد به علاوه C سرمایه ثابت است مجموع ارزش های محصولات همه سرمایه ها برابر با مجموع ارزش های سه درآمد به علاوه صفر می گردد؟ همه اینها معمای غیر قابل حلی به نظر می رسد و ظاهراً باید با ادعای اینکه تحلیل ناتوان از گره گشائی عناصر قیمت است و باید با گردش در دور باطل و سیری قهقرائی خود را خرسند سازد، توضیح داده شود. بدین سان آنچه همچون سرمایه ثابت نمودار می شود قابل تجزیه به مزدها، سود و اجاره است اما کالا- ارزشی که در آن مزدها، سود و اجاره نمودار می شوند به

نوبه خود با مزد، سود و اجاره تعیین می شوند و الی غیر النهایه (6).

این جزم از پایه نادرست که ارزش کالاها که در تحلیل نهائی به مزد + سود + اجاره خلاصه می شود همچنین می تواند با این گزاره بیان شود که مصرف کننده باید در نهایت ارزش کل محصول کل را بپردازد؛ یا اینکه گردش پولی بین تولیدکنندگان و مصرف کنندگان باید در نهایت برابر گردش پولی بین خود تولید کنندگان باشد (7) احکامی که همان قدر نادرست اند که اصول پایه ای شان.

مشکلاتی که به این تحلیل نادرست و آشکارا پوچ منجر می شوند به طور خلاصه چنین اند:

1) رابطه بنیادی سرمایه ثابت و سرمایه متغیر و نیز سرشت ارزش اضافی و از این رو کل شالوده شیوه تولید سرمایه داری فهمیده نشده است. ارزش هر محصول جزئی سرمایه، هر کالای منفرد شامل بخشی از ارزش سرمایه ثابت و بخشی از ارزش سرمایه متغیر است (که به مزد کارگران تبدیل شده است) و بخشی از ارزش اضافی (که بعد به سود و بهره تقسیم می شود). بدین سان چگونه برای یک کارگر با مزدش، برای سرمایه دار با سودش و برای زمیندار با اجاره اش امکان دارد کالاهائی را خریداری کند که هر کدام از آنها نه تنها یکی از این سه عنصر تشکیل دهنده بلکه هر سه عنصر را دارا هستند؟ و چگونه برای مجموع ارزش مزدها، سود و اجاره، که بر روی هم سه سرچشمه درآمد را تشکیل می دهند، این امکان وجود دارد که بتوانند کالاهائی را خریداری کنند که کل مصرف دریافت کنندگان این درآمدها را تشکیل می دهند [و در عین حال] شامل یک مؤلفه دیگر ارزش یعنی سرمایه ثابت علاوه بر سه مؤلفه ارزش اند؟ چگونه می توانند با ارزش 3 ارزشی معادل 4 خریداری کنند؟ (8)

ما در بخش 3 جلد دوم سرمایه تحلیلی در این باره ارائه دادیم.

2) این موضوع فهمیده نشده که چگونه کار ضمن افزودن ارزش جدید، ارزش قبلاً موجود را در شکل جدید حفظ می کند بی آنکه از نو تولیدکننده این ارزش پیشین باشد.

3) انسجام و روابط متقابل [Zusammenhang] روند بازتولید نه از دیدگاه سرمایه منفرد بلکه از دیدگاه کل سرمایه فهمیده نشده است؛ این مشکل فهمیده نشده که چگونه محصولی که در آن مزد و ارزش اضافی، یا به طور خلاصه کل ارزش تولید شده توسط کل کار جدیداً افزوده شده در طول یک سال تحقق یافته، قادر است بخش ثابت ارزش خود را جایگزین کند و در عین حال در ارزشی که صرفاً به درآمد محدود می شود، خلاصه گردد؟ و افزون بر این چگونه سرمایه ثابت مصرف شده در تولید، به لحاظ ماده و ارزش توسط سرمایه جدیدی جانشین می شود هر چند مقدار کل کار جدیداً افزوده شده تنها در مزد و ارزش اضافی تحقق می یابد و به طور کامل در مجموع ارزش های این دو نمودار می گردد؟ مشکل اصلی دقیقاً در همین جاست، در تحلیل بازتولید و روابط متقابل مؤلفه مختلف آن، هم به لحاظ خصلت مادی آنها و هم روابط ارزشی شان.

4) مسأله دیگری به این مشکلات اضافه می شود که هنگامی که مؤلفه های گوناگون ارزش اضافی به صورت درآمدهای متقابلاً مستقل نمودار می شوند بفرنج تر می گردد. مسأله عبارت است از اینکه تعیین های ثابت و محکم درآمد و سرمایه تغییر مکان می دهند و تعویض می شوند چنانکه گویی صرفاً تعیین هائی نسبی متناسب با دیدگاه سرمایه دار منفردند و هنگامی که کل روند تولید در مد نظر باشد ناپدید می شوند [مشکل از اینجا سر بر می آورد که گویا تعاریف دقیق درآمد و سرمایه تعویض می شوند و تغییر مکان می دهند چنانکه گویی صرفاً چیزهائی کاملاً نسبی از نظر دیدگاه سرمایه دار منفرد اند و هنگامی که کل روند تولید در مد نظر باشد ناپدید می شوند. ترجمه فرانسوی]. مثلاً درآمد کارگران و سرمایه داران بخش 1 که سرمایه ثابت تولید می کنند به لحاظ ارزش و ماده جانشین سرمایه ثابت بخش 2 می شود که تولید کننده محصولات مصرفی است. از این رو می توان مسأله را با تصور اینکه آنچه برای یکی درآمد است برای دیگری سرمایه است و در نتیجه این تعاریف ربطی به تمایزات واقعی مؤلفه های ارزشی کالاها ندارند، کنار زد. افزون بر این کالاهائی که در نهایت شکل مادی عناصر مصرف درآمد، یعنی محصولات مصرفی، را تشکیل می دهند در طول سال از مراحل مختلفی می گذرند مانند نخ پشمی، پارچه و غیره. در یک مرحله، بخشی از سرمایه ثابت اند و در مرحله دیگر به صورت انفرادی مصرف می شوند و کلاً

به درآمد تبدیل می گردند. از این رو می توان مانند آدام اسمیث چنین پنداشت که سرمایه ثابت صرفاً عنصر ظاهری کالا - ارزش است که در طرح کلی ناپدید می شود. به همین ترتیب سرمایه متغیر در مقابل درآمد مبادله می شود. کارگر با مزدش آن بخش از کالاها که درآمد او را تشکیل می دهند خریداری می کند. او بدین طریق شکل پولی سرمایه متغیر را به سرمایه دار برمی گرداند. سرانجام یک بخش از محصولات که سرمایه ثابت را تشکیل می دهند به صورت جنس یا از طریق مبادله توسط خود تولید کنندگان سرمایه ثابت جابجا می شوند، روندی که به نظر می رسد هیچ ربطی به مصرف کننده نداشته باشد. هنگامی که از این صرف نظر شود این توهم به وجود می آید که درآمد مصرف کنندگان جانشین کل محصول از جمله بخش ثابت ارزش می گردد.

(5) جدا از اشتباهی که می تواند از تبدیل ارزش به قیمت تولید به وجود آید، اشتباه دیگری از تبدیل ارزش اضافی به اشکال متفاوت، ویژه و متقابلاً مستقل درآمد مانند سود و اجاره که به عناصر مختلف تولید ربط پیدا می کنند، سر برمی آورد. این واقعیت فراموش می شود که ارزش کالاها پایه را تشکیل می دهد و تقسیم این کالا - ارزش به مؤلفه های جداگانه اش و تحول این مؤلفه ها به اشکال درآمد و تبدیل شان به روابط میان مالکان عوامل مختلف تولید و این درآمدها، توزیع آنها بین مالکان مختلف بر حسب دسته بندی ها و حقوق مالکیت مختلف تغییری در تعیین ارزش و قانون آن ایجاد نمی کنند. همچنین این واقعیت که یکسان شدن سود، یعنی توزیع ارزش اضافی کل بین سرمایه های مختلف و مانعی که مالکیت زمین (از طریق اجاره مطلق) در برابر این برابر شدن ایجاد می کند، باعث تفاوتی بین قیمت های میانگین تنظیم کننده کالا و ارزش انفرادی کالاها می شود تغییری در قانون ارزش به وجود نمی آورد. این امر تنها روی افزایش ارزش اضافی به قیمت های مختلف کالا اثر می گذارد اما خود ارزش اضافی و یا این واقعیت را که ارزش کل کالاها منبع این اجزای مختلف قیمت است، ملغی نمی کند.

این بده بستانی است که در فصل بعد به آن خواهیم پرداخت و ناگزیر با این توهم پیوند دارد که ارزش از اجزای تشکیل دهنده خود ناشی می شود. نخست اینکه [به عبارت دیگر] مؤلفه های گوناگون ارزش کالاها اشکال مستقلی به عنوان درآمد پیدا می کنند

و این درآمدها فی نفسه به عناصر مادی تولید خاص به عنوان سرچشمه خود مربوط می شوند بجای آنکه ارزش کالا همچون تنها سرچشمه آنها مورد ملاحظه قرار گیرد. آنها در واقع به آن منابع ربط دارند - اما نه به عنوان مؤلفه های [تشکیل دهنده] ارزش بلکه به عنوان درآمد، به عنوان اجزائی از ارزش که سهم دسته های مختلف کارگزاران تولید یعنی کارگر، سرمایه دار و زمیندار می شوند. اما در آن حالت آدم ممکن است دچار این خیالبافی شود که این مؤلفه ها نه ناشی از تقسیم کالا - ارزش به بخش های مختلف بلکه به عکس تشکیل دهنده ارزش از طریق ترکیب با یکدیگر هستند که منجر به این دور باطل خوشگل می شوند: ارزش کالاها ناشی از مجموع ارزش مزد، سود و اجاره است و ارزش مزد، سود و اجاره به نوبه خود توسط ارزش کالاها تعیین می گردد و غیره (9).

اگر بازتولید را در حالت عادی آن ملاحظه کنیم، تنها بخشی از کار جدیداً اضافه شده در تولید و بدین سان در جانشینی سرمایه ثابت به کار گرفته می شود: دقیقاً آن جزئی که جانشین سرمایه ثابت مصرف شده در تولید اشیای مصرفی و یا عناصر مادی درآمد می شود. بدین سان تعادلی به وجود می آید زیرا روند سرمایه ثابتی که در بخش 2 مصرف شده به کار اضافی جدیدی نیاز ندارد. اما سرمایه ثابت (با در نظر گرفتن کل روند بازتولید که در آن تعادل یاد شده بخش های 1 و 2 ملحوظ شده)، هرچند بیانگر بخشی از محصول جدیداً اضافه شده نیست اما این محصول جدید نمی تواند بدون آن به وجود آید - این سرمایه ثابت در روند بازتولید به لحاظ ماده در معرض یک رشته سوانح و خطراتی قرار دارد که می توانند آن را تباہ سازند (افزون بر این از دیدگاه ارزشی هم این سرمایه ثابت می تواند در اثر بارآوری کار ارزش زدائی شود؛ اما این صرفاً مربوط به سرمایه دار منفرد است). بدین ترتیب بخشی از سود و در نتیجه از ارزش اضافی و بدین طریق از محصول اضافی، که صرفاً بیانگر کار جدید (به لحاظ ارزشی) است همچون صندوق بیمه به خدمت گرفته می شود. اینکه آیا صندوق بیمه توسط شرکت های بیمه اداره می شود یا نه تغییری در این زمینه ایجاد نمی کند. این تنها بخشی از درآمد است که نه مصرف می گردد و نه در خدمت صندوقی برای انباشت به کار گرفته می شود. اینکه این صندوق بیمه واقعاً به این عنوان به خدمت گرفته شود و یا صرفاً زیانی در بازتولید را جبران کند تابع

تصادف است. این [صندوق بیمه] همچنین تنها بخش ارزش اضافی و محصول اضافی است که علاوه بر بخشی که برای انباشت و از این رو توسعه روند بازتولید به کار برده می شود، حتی پس از الغای شیوه تولید سرمایه داری به حیات خود ادامه می دهد (10). این البته مفروض بر آن است که بخشی که به طور منظم از سوی تولیدکنندگان مستقیم مصرف می شود در سطح محدود حداقل کنونی باقی نماند. جدا از کار اضافی ای که به خاطر کسانی که به سن کار نرسیده اند یا دیگر قادر به کار نیستند، دیگر کاری که برای تأمین زندگی کسانی که کار نمی کنند وجود نخواهد داشت. اگر به آغاز شکل گیری جامعه بیانداشیم می بینیم که هیچ وسیله تولید مصنوع و در نتیجه سرمایه ثابتی که ارزش آن وارد محصول شود وجود نداشت تا در روند بازتولید در مقیاس سابق، جانشینی آن به صورت جنس و تا درجه ای براساس ارزش از محصولات تولیدی لازم باشد. [در جامعه بدوی]، طبیعت مستقیماً وسایل معیشت را تأمین می کند و نیازی به تولید آنها نیست. طبیعت همچنین به انسان وحشی که نیازهای محدودی برای ارضا دارد فرصت می دهد نه برای اینکه ابزارهایی را که هنوز به وجود نیامده اند به کار گیرد بلکه علاوه بر کار لازم برای تصاحب وسایل طبیعی تولید، محصولات دیگری از طبیعت را به وسایل تولید تبدیل کند مانند کمان، چاقوی سنگی، قایق و غیره. این روند در میان انسان های وحشی، اگر صرفاً به لحاظ ماده در نظر گرفته شود، متناظر تبدیل کار اضافی به سرمایه جدید است. در روند انباشت، تبدیل چنین محصولات اضافی به سرمایه به طور دائم صورت می گیرد؛ این وضعیت که هر سرمایه جدیدی ناشی از سود، اجاره یا دیگر اشکال درآمد است، یعنی ناشی از کار اضافی است به این انگاره نادرست منجر می شود که هرگونه ارزش کالا ناشی از نوعی درآمد است. به عکس، تحلیل دقیق تر تبدیل سود به سرمایه نشان می دهد که کار الحاقی - که همواره به شکل درآمد نمودار می شود - نه برای نگهداری، یا بازتولید ارزش سرمایه قدیمی بلکه برای ایجاد سرمایه اضافی جدید به کار می رود تا آنجا که همچون درآمد مصرف نشده باشد.

کل مشکل از این واقعیت سر برمی آورد که تمام کار جدیداً اضافه شده، تا آنجا که ارزش به وجود آمده توسط آن به مزد خلاصه نشود، به شکل سود نمودار می گردد، سود در اینجا به مفهوم ارزش اضافی به طور کلی در نظر گرفته شده، یعنی ارزشی که

برای سرمایه دار هیچ هزینه ای نداشته و بنابراین مجبور نیست چیزی در قبال آن پیش ریزی یا سرمایه گذاری کند. پس این ارزش در شکل ثروت اضافی در دسترس، و به طور خلاصه از دیدگاه سرمایه دار منفرد به مثابه درآمد وجود دارد. اما این ارزش جدیداً ایجاد شده می تواند هم به صورت مؤلف مصرف شود و هم به صورت فردی، یعنی می تواند همچون سرمایه یا همچون درآمد مصرف گردد. بخشی از این ارزش با توجه به شکل طبیعی آن باید به صورت مؤلف مصرف گردد. بنابراین بدیهی است که کار جدیدی که سالیانه اضافه می شود هم موجد سرمایه است و هم درآمد؛ چنانکه در روند انباشت آشکار می شود. اما بخشی از نیروی کار که در ایجاد سرمایه به کار گرفته می شود (مانند بخشی از کار روزانه انسان وحشی که نه در به دست آوردن غذا بلکه در ساختن ابزار برای آن صرف می شود) در کل محصول از نظر دور می ماند و در نتیجه کل محصول کار اضافی به صورت سود جلوه می کند؛ نام گذاری ای که [تعریفی که - ترجمه فرانسوی] در واقعیت ربطی با محصول اضافی ندارد بلکه صرفاً ناظر بر رابطه فردی سرمایه دار با ارزش اضافی ای است که به جیب زده است. در واقع، ارزش اضافی ای که کارگر به وجود می آورد به درآمد و سرمایه تبدیل می شود؛ یعنی به محصولات مصرفی و به وسایل تولید اضافی [الحاقی]. اما سرمایه ثابت قبلی که از سال پیش گرفته شده توسط ارزشی که کار جدید ایجاد می کند بازتولید نمی شود (صرف نظر از بخش ضایعات و یا تخریب تدریجی، یعنی تا آنجا که نیازی به بازتولید ندارد - چنین اختلالاتی در روند بازتولید ذیل بیمه ملاحظه می گردند).

افزون بر این می بینیم که بخشی از کار جدیداً افزایش یافته همواره جذب بازتولید و جانشینی سرمایه ثابت مصرف شده می گردد، هرچند این کار جدید خود صرفاً به درآمد، مزد، سود و اجاره قابل تجزیه است. اما در اینجا دو نکته نادیده گرفته می شوند: 1) اینکه بخشی از محصول این ارزش، نه محصول کاری که جدیداً اضافه شده، بلکه ناشی از سرمایه ثابت از پیش موجودی است که [در تولید جدید] مصرف شده است. آن بخش از محصول که در آن این بخش از ارزش نمودار می شود به درآمد تبدیل نمی گردد بلکه جانشین وسایل تولید سرمایه ثابت مصرف شده به صورت جنس می شود؛ 2) آن مؤلفه ارزش که در آن کار جدیداً اضافه شده واقعاً نمودار می گردد به عنوان درآمد جنسی مصرف

نمی شود بلکه جانشین سرمایه ثابت در حوزه دیگر می گردد که در آن به شکلی طبیعی تحول می یابد که به صورت درآمد قابل مصرف باشد اما این هم به نوبه خود کاملاً محصول کاری که جدیداً اضافه شده نیست.

تا آنجا که تولید در مقیاس یکسانی صورت می گیرد [تولید کالائی ساده و نه گسترده - مترجم]، هر عنصری از سرمایه ثابت که مصرف شود باید به صورت جنس توسط عنصر جدیدی از همان نوع - اگر نه از نظر کمیت و شکل اما دست کم از جهت کارائی - جانشین شود. اگر بارآوری کار ثابت بماند این جانشینی در جنس به معنی جانشینی ارزش یکسان سرمایه ثابت در شکل قدیمی آن است. اما اگر بارآوری کار افزایش یابد به طوری که همان عناصر مادی با کار کمتری قابل بازتولید باشند، در آن صورت محصولی با ارزش کمتر می تواند کاملاً جانشین سرمایه ثابت مصرف شده به صورت جنس گردد. مازاد می تواند به شکل سرمایه جدید الحاقی به کار گرفته شود، یا بخش بیشتری از محصول [تولید] به شکل محصولات مصرفی درآید یا کار اضافی کاهش یابد. از سوی دیگر، اگر بارآوری کار کاهش یابد، در آن صورت بخش بزرگتری از محصول [تولید] باید صرف جانشینی سرمایه پیشین [مصرف شده] گردد و محصول اضافی کاهش می یابد.

اگر از شکل تاریخی ویژه [تولید] انتزاع به عمل آوریم و تنها شکل گیری وسایل تولید جدید را در نظر بگیریم در آن صورت تبدیل سود یا به طور کلی هر شکل از ارزش اضافی به سرمایه نشان می دهد که همواره وضعیتی وجود دارد که در آن کارگر علاوه بر تولید برای تأمین وسایل مستقیم زندگی اش، برای تولید وسایل تولید نیز کار انجام می دهد. تبدیل سود به سرمایه چیزی جز مصرف بخشی از کار اضافی برای ایجاد وسایل تولید جدید علاوه بر آنچه از پیش وجود داشت، نیست. اینکه چنین روندی شکل تبدیل سود به سرمایه به خود می گیرد صرفاً بدین معنی است که کار اضافی در اختیار سرمایه دار است و نه کارگر. اینکه کار اضافی نخست باید از مرحله ای بگذرد که در آن به شکل درآمد ظاهر شود (در حالی که مثلاً در مورد انسان وحشی به صورت کار اضافی ای نمودار می شود که مستقیماً به تولید وسایل تولید اختصاص می یابد) صرفاً به این معنی است که این کار اضافی یا محصول آن توسط غیر کارگر تصاحب شده است. اما

آنچه واقعاً به سرمایه تبدیل می شود، سود همچون سود نیست. تبدیل ارزش اضافی به سرمایه صرفاً به این معنی است که ارزش اضافی و محصول اضافی به عنوان درآمد توسط سرمایه دار به مصرف فردی نرسیده اند. اما آنچه واقعاً بدین صورت تبدیل می شود، ارزش است یعنی کار مادیت یافته یا محصولی که این کار مستقیماً در آن نمودار می شود یا پس از آنکه به پول تبدیل شد برای آن مبادله می گردد. حتی هنگامی که سود به سرمایه تبدیل شود، این شکل معین از ارزش اضافی یا سود نیست که منبع سرمایه جدید است. در این روند ارزش اضافی صرفاً از یک شکل به شکل دیگر تبدیل می شود. اما این دگرگونی نیست که آن را به سرمایه تبدیل می کند. کالا و ارزش آن است که اکنون [پس از تبدیل] همچون سرمایه عمل می کنند. اما اینکه چیزی در مقابل این ارزش پرداخت نشده - و تنها بدین وسیله است که به ارزش اضافی مبدل گردیده - ربطی به موضوع مادیت یافتن [عینیت یابی] کار و خود ارزش ندارد.

بدفهمی موضوع خود را به شکل های گوناگون بیان می کند. مثلاً گفته می شود کالاهایی که سرمایه ثابت را تشکیل می دهند خود شامل عناصر مزد، سود و اجاره هستند. اما از سوی دیگر، آنچه برای یکی درآمد است برای دیگری سرمایه است و بنابراین اینها صرفاً روابطی ذهنی هستند. بدین سان نخ ریسنده شامل بخشی از ارزش است که بیانگر سود اوست. اگر بافنده نخ را بخرد با این کار سود ریسنده را تحقق بخشیده است، اما برای خود او این نخ صرفاً بخشی از سرمایه ثابت است.

علاوه بر آنچه پیش تر در مورد روابط بین درآمد و سرمایه بیان شد نکات زیر شایسته توجه است: تا آنجا که به ارزش مربوط می شود آنچه همراه نخ همچون یک عنصر یا مؤلفه، وارد سرمایه بافنده می شود، ارزش نخ است. اینکه ارزش نخ به چه صورتی برای ریسنده نخ به صورت درآمد یا سرمایه یا به عبارت دیگر به شکل کار پرداخت شده و پرداخت نشده تقسیم می شود برای تعیین ارزش خود کالا اهمیتی ندارد (جدا از تغییراتی که ناشی از متوسط شدن نرخ سود است). همواره این ایده در پس زمینه نهفته است که سود یا به طور کلی ارزش اضافی، مازادی بر ارزش کالا است که تنها می تواند از طریق هزینه اضافی، تقلب متقابل یا منفعت از طریق فروش باشد. هنگامی که بهای تولید [هزینه تولید یک

کالا به علاوه سود میانگین سرمایه ای که برای تولید آن به حرکت در آمده است - مترجم] یا حتی ارزش کالا پرداخت شود، آن بخش از ارزش کالا که برای فروشنده به شکل درآمد جلوه می کند نیز پرداخت شده است. البته قیمت های انحصاری در اینجا مورد نظر نیستند.

کاملاً درست است که گفته شود مؤلفه های کالائی ای که تشکیل سرمایه ثابت می دهند، مانند هر کالا - ارزش دیگر، می توانند به بخش هایی از ارزش تجزیه شوند که برای مولدان و صاحبان وسایل تولید به مزد، سود و اجاره تبدیل گردند. این صرفاً بیان سرمایه دارانه این واقعیت است که ارزش هر کالا چیزی جز اندازه ای از کار اجتماعاً لازم موجود در یک کالا نیست. اما قبلاً در جلد اول سرمایه نشان داده شده که این امر به هیچ رو مانع از آن نیست که بتوان هر کالا - محصول هر سرمایه ای را به بخش های مختلف تقسیم کرد که یکی صرفاً بخش سرمایه ثابت، دیگری بخش سرمایه متغیر سرمایه و سومی تنها ارزش اضافی را نمایان سازد.

استورچ نظر بسیاری را [نظر بسیار رایجی را - ترجمه فرانسوی] بیان می کند هنگامی که می گوید:

«محصولات قابل فروشی که درآمد ملی را تشکیل می دهند باید در اقتصاد سیاسی به دو صورت بررسی شوند: در ارتباط با افراد به مثابه ارزش و در ارتباط با ملت به مثابه محصول؛ زیرا درآمد یک ملت، مانند در آمد فرد با ارزش آن حساب نمی شود بلکه با مفیدیت آن و یا با نیازهایی که می تواند ارضا کند مورد ارزیابی قرار می گیرد.» (ملاحظات در باره درآمد ملی، ص 19)

نخست اینکه استدلال بالا انتزاع نادرستی است: اینکه تصور شود ملتی که تولید آن مبتنی بر ارزش است و افزون بر آن به صورت سرمایه داری سازمان یافته همچون پیکری یک پارچه صرفاً برای رفع نیازمندی های ملی کار می کند انتزاع غلطی است.

دوم اینکه پس از الغای شیوه تولید سرمایه داری، هنوز در تولید اجتماعی، تعیین ارزش غلبه خواهد داشت به این معنی که تنظیم زمان کار و توزیع کار اجتماعی بین گروه های مختلف مؤلّد، در

نهایت حسابداری ای که همه اینها را دربر گیرد بیش از هر زمان ضروری خواهد گردید (11).

پانوشت ها

1- بهای تولید یک کالا در اقتصاد سیاسی مارکس عبارت است از هزینه تولید آن کالا به علاوه سود میانگین سرمایه به کار افتاده (و نه صرفاً مصرف شده) برای تولید آن کالا. مارکس در فصل 9 جلد سوم سرمایه این موضوع را چنین توضیح می دهد:

«از آنجا که ترکیب ارگانیک سرمایه هایی که در شاخه های مختلف تولید به کار افتاده اند متفاوت است، از آنجا که سرمایه های هم اندازه [در این رشته ها] کمیت های بسیار متفاوتی از کار را به حرکت در می آورند (زیرا نسبت سرمایه متغیر به کل سرمایه ای با کمیت یکسان در رشته های مختلف، بسیار متفاوت است)، این سرمایه ها کار اضافی بسیار متفاوتی به چنگ می آورند و یا حجم ارزش اضافی بسیار متفاوتی تولید می کنند. از این رو در آغاز، نرخ های سود سرمایه های به کار افتاده در شاخه های مختلف تولید متفاوتند. این نرخ سود های متفاوت در اثر رقابت در یک نرخ سود عمومی یکسان می شوند که میانگین تمام این نرخ سودهای متفاوت است. سود میانگین سودی است که بر طبق این نرخ سود عمومی به سرمایه ای با کمیت معین تعلق می گیرد فارغ از اینکه ترکیب ارگانیک آن چه اندازه باشد. بهای تولید یک کالا قیمتی است که از افزودن سود میانگین سالیانه آن بخش از سرمایه پیش ریخته (و نه صرفاً مصرف شده) که برای تولید آن کالا با توجه به شرایط گردش سرمایه اختصاص داده می شود، به هزینه تولید آن کالا به دست می آید. برای مثال سرمایه ای معادل 500 را در نظر می گیریم که بخش پایدار آن برابر با 100 باشد و در زمان گردش سرمایه گردان [ارزش مواد خام و کمی + سرمایه متغیر]، استهلاك این سرمایه پایدار را برابر 10% فرض می کنیم. اگر [نرخ] سود میانگین در این مدت هم برابر 10% باشد. هزینه تولید محصول ساخته شده در طول گردش سرمایه گردان برابر است با 100 برای استهلاك [سرمایه پایدار] و 400 برای سرمایه گردان که مجموعاً 410 می شود (هزینه تولید). حال اگر به هزینه تولید سود میانگین کل سرمایه پیش ریخته (یعنی 10% × 500) را اضافه کنیم، بهای تولید

برابر $410 + 50$ و یا 460 خواهد شد.» (تأکیدها از من است. س.ش.)

2- طبق دیدگاه مارکس، همان گونه که در فصل 48، جلد سوم سرمایه، فرمول سه گانه، و نیز در فصل های 37 تا 47 همان کتاب آمده، اجاره زمین یا دیگر منابع طبیعی شامل دو بخش است که اجاره مطلق و اجاره تفاضلی نامیده می شوند. اجاره تفاضلی زمین (یا معدن یا دیگر منابع طبیعی) یا ناشی از تفاوت در حاصلخیزی آنها و یا ناشی از سرمایه گذاری متوالی در زمین یا دیگر منابع طبیعی است. اجاره مطلق زمین یا دیگر منابع طبیعی به حاصلخیزی زمین یا سرمایه گذاری متوالی در آن بستگی ندارد (فصل 45 جلد سوم سرمایه) و صرفاً ناشی از مالکیت خصوصی بر زمین است. به همین جهت، بدترین زمین قابل کشت یا بدترین معدن یا جنگل قابل بهره برداری هم دارای اجاره اند: اجاره مطلق زمین یا منبع طبیعی دیگر، اجاره بدترین زمین یا منبع طبیعی است. در شیوه تولید سرمایه داری اجاره زمین یا دیگر منابع طبیعی که در تولید به کار گرفته می شوند، خواه اجاره مطلق و خواه اجاره تفاضلی، بخشی از ارزش اضافی را تشکیل می دهند. اجاره تفاضلی بخشی از بهای تولید (هزینه تولید + سود متوسط کل سرمایه پیش ریخته) را تشکیل می دهد و اجاره مطلق مازادی بر بهای تولید است زیرا محصولات کشاورزی به بهای محصول بدترین زمین (که بالاترین هزینه تولید را دارد) به فروش می رسند. بدین سان در حالت عادی اجاره تفاضلی بخشی از مازاد بهای تولید نسبت به هزینه تولید، یعنی بخشی از سود متوسط است و اجاره مطلق بخشی از ارزش اضافی، علاوه بر سود متوسط است. حال اگر اجاره فراتر از اجاره تفاضلی و اجاره مطلق باشد، که مارکس آن را اجاره انحصاری می نامد، چنین اجاره ای ناشی از قیمت های انحصاری است که به معنی انتقال بخشی از ارزش اضافی کالاهائی است که با کالائی که قیمت انحصاری دارد مبادله می شوند. (س.ش.)

3- منظور از سرمایه پایدار، fixed capital به انگلیسی و capital fixe به فرانسوی، بخشی از سرمایه ثابت است که بیش از یک دوره گردش سرمایه گردان (سرمایه متغیر + مواد خام و کمکی، انرژی و غیره) دوام می آورد مانند ساختمان ها و تأسیسات تولیدی، ماشین آلات، وسایل حمل و نقلی که در تولید

کالاها و یا خدمات به کار گرفته می شوند، راه آهن و غیره. به طور کلی می توان گفت سرمایه پایدار عبارت است از کل سرمایه ثابت منهای مواد خام کمکی، انرژی و مانند آن. (س.ش.)

4- اگر بجای اعداد از حروف جبری - که خود نماینده اعدادند ولی نه اعدادی خاص و ثابت، بلکه متغیر هائی هستند که می توانند مقادیر متفاوت بی شماری اتخاذ کنند - استفاده کنیم، معادلات مربوط به بخش های 1 و 2 به صورت زیر در خواهند آمد:

$$\begin{cases} C1 + V1 + S1 = Y1 & \text{بخش 1} \\ C2 + V2 + S2 = Y2 & \text{بخش 2} \end{cases}$$

در فرمول های بالا $S1$ ، $V1$ و $C1$ به ترتیب (از چپ به راست) سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و ارزش اضافی بخش 1 هستند و $S2$ ، $V2$ و $C2$ سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و ارزش اضافی بخش 2 را نمایندگی می کنند؛ $Y1$ کل تولید سالیانه بخش 1 و $Y2$ کل تولید سالیانه بخش 2، فرض شده است. $(V1 + S1)$ مجموع درآمد کارگران، سرمایه داران و زمینداران بخش 1 و $(V2 + S2)$ مجموع درآمد کارگران، سرمایه داران و زمینداران بخش 2 است. طبق فرض مارکس درآمدهای کارگران، سرمایه داران و زمینداران در هر دو بخش صرف مصرف می شود یعنی صرف خرید کالاهائی که در بخش 2 تولید شده اند. بنابراین می توان نوشت:

$$V1 + S1 + V2 + S2 = C2 + V2 + S2$$

اگر از دو سوی معادله بالا $V2$ و $S2$ را حذف کنیم خواهیم داشت:

$$V1 + S1 = C2$$

یعنی درآمد بخش 1 معادل سرمایه ثابت (مصرف شده) بخش 2 است و این سرمایه مصرف شده با $V1 + S1$ جبران (جانشین) می شود. همچنین می توان گفت که محصولات تولید شده در بخش 1 که در شکل وسایل تولیدند صرف جانشینی سرمایه های مصرف شده در دو بخش می شوند یعنی:

$$C1 + V1 + S1 = C1 + C2$$

با حذف C1 از دو طرف معادله خواهیم داشت: $V1 + S1 = C2$ که همان معادله ای است که در بالا به دست آوردیم.

بدین سان دیده می شود این حکم که درآمد بخش 1 معادل سرمایه ثابت مصرف شده بخش 2 است به اندازه های عددی خاص سرمایه ها و ارزش های اضافی دو بخش بستگی ندارد و در شرایطی که مارکس فرض کرده (باز تولید ساده سرمایه) شمول عام دارد.

همچنین رابطه $V1 + S1 = C2$ به رابطه کمی بین ترکیب های ارگانیک سرمایه در دو بخش 1 و 2 بستگی ندارد. در مثال مارکس که در متن بالا آمده ترکیب ارگانیک متوسط سرمایه بخش های 1 و 2 برابر فرض شده اند: $\frac{2000}{500} = \frac{4000}{1000} = 4$. اما این فرض الزامی نیست و ترکیب ارگانیک متوسط این دو بخش می توانند برابر یا نابرابر باشند. (س. ش.)

5- ریکاردو نکته بسیار بجائی در مورد [ژان باتیست] سه ی بی فکر [بی توجه] [ژان باتیست سه 1832-1767، اقتصاد دان فرانسوی. م] مطرح می کند. او می نویسد: «آقای سه در مورد محصول ناخالص و محصول خالص چنین می گوید: "کل ارزش تولید شده محصول ناخالص است، اگر از همین ارزش هزینه تولید را کم کنیم محصول خالص به دست می آید" (جلد 2 ص 491 - رساله اقتصاد سیاسی، چاپ چهارم، ج 2، پاریس، 1819). پس در این صورت محصول خالصی نمی تواند وجود داشته باشد زیرا طبق نظر آقای سه هزینه تولید عبارت است از اجاره، مرزها و سود. او [ژ. ب. سه] در صفحه 508 می گوید: "ارزش یک محصول، ارزش یک سرویس مولد، ارزش هزینه تولید، همگی هنگامی که اشیا در مسیر طبیعی خود رها شوند ارزش های مشابهی هستند". از کل، کل را بردارید چیزی باقی نمی ماند.» (ریکاردو، اصول، فصل 22، ص 512 پانوشت.) در ضمن بعداً خواهیم دید که ریکاردو هرگز تحلیل نادرست اسمیث در مورد قیمت کالا یعنی تجزیه آن به مجموع ارزش درآمدها را رد نمی کند، دغدغه ای در باره آن ندارد و با «تجربید از بخش ثابت ارزش کالاها» درستی آن را می پذیرد. او گاه گاه به همان نگرش اسمیث درمی غلتد.

6 - «در هر جامعه بهای هر کالا سرانجام به مجموع این یا آن و یا هر سه جزء (یعنی مرزها، سود و اجاره) خلاصه می شود... یک جزء چهارم نیز شاید بتوان در نظر گرفت که برای جانشینی انبار زارع و جبران فرسایش حیوانات کاری مانند اسب کاری و دیگر ابزارهای کشاورزی و دامداری لازم است. اما باید در نظر داشت که قیمت هرگونه ابزار کشاورزی مانند اسب کاری خود از این سه جزء تشکیل شده است: اجاره زمینی که روی آن پرورش می یابد، کار نگهداری و پرورش او و سود کشاورز که هم اجاره زمین و هم مزد کار را می پردازد. از این رو هر چند بهای غله ممکن است هم بهای اسب و هم نگهداری اسب را جبران کند، کل این بها خود در همین سه جزء یعنی اجاره، کار [منظور مزد است] و سود خلاصه می شود. (آدام اسمیث، پژوهشی در باره سرشت و علل ثروت ملت ها، ج 1، لندن، 1776، ص 61-60). بعداً نشان خواهیم داد که خود آدام اسمیث تناقض و ناکافی بودن این طرفه روی را حس می کند زیرا اینکه ما را از پونس به پیلات (*) ارجاع می دهد [ارجاع از کسی به خود همان کس یا از چیزی به خود همان چیز] چیزی جز طرفه روی نیست، او هیچ جا سرمایه گذاری واقعی را نشان نمی دهد که در آن قیمت محصول در تحلیل نهائی از سه جزء یاد شده تشکیل شده باشد و تحلیل را از این تکرار جلوتر نمی برد.

(*) پونس پیلات (پونتیوس پیلاتوس) حاکم رومی یهودیه [نام توراتی کناره غربی رود اردن] که گفته می شود فرمان به صلیب کشیدن عیسی مسیح را صادر کرد. (س. ش.)

7- توماس توک Tooke، پژوهشی در باره اصل پول، چاپ دوم، لندن، 1844، ص 36

8- پرودن ناتوانی خود را در فهم این موضوع با ارائه این فرمول کوتاه نظرانه نشان می دهد: «کارگر نمی تواند محصول خود را خریداری کند زیرا بهره ای که باید به هزینه تولید اضافه شود در [بهای] این کالا نهفته است» (*). اما ببینیم آقای اوژن فورکاد (**): چگونه او را برای دانش بیشتر آموزش می دهد؟ او می نویسد: «اگر اعتراض پرودن درست می بود، نه تنها سود سرمایه را زیر ضربه می برد بلکه حتی فعالیت صنعتی را ناممکن می کرد. اگر کارگر مجبور باشد برای هر محصولی معادل 100 بپردازد در حالی که بابت آن 80 دریافت کرده، اگر مزد او تنها برای باز خرید

ارزشی که در کالا نهاده کافی باشد، می توان گفت که کارگر قادر به خرید هیچ چیز نیست و اینکه با مزد هیچ چیزی نمی توان خرید. در واقع همواره هزینه تولید چیزی بیش از مزد کارگر در بر دارد و همواره بهای فروش شامل چیزی بیش از سود بنگاه است مثلاً بهای مواد خامی که از کشورهای خارجی خریداری می شود. ...

پروندن رشد دائمی سرمایه ملی را فراموش کرده است؛ فراموش کرده که این رشد را همه کارگران ملاحظه می کنند خواه بنگاه دار باشند یا کارگر یدی.» (مجله دو جهان، 1848، ج 24، ص 998). در اینجا با خوش بینی خالی از فکر بورژوائی در مناسب ترین شکل فرزانی آن روبروئیم [در اینجا با خوش بینی ای مواجهیم که ناشی از بی فکری بورژوائی و فرزانی دروغینی است که خود را در آن می پوشاند. ترجمه فرانسوی]. آقای فورکاد نخست بر این باور است که کارگر اگر ارزشی بالاتر از آنچه تولید می کند دریافت ننماید خواهد مرد، در همان حال به عکس، اگر کارگر واقعا تمام ارزشی را که تولید می کند دریافت دارد شیوه تولید سرمایه داری نمی تواند وجود داشته باشد. دوم اینکه او به درستی مشکلی را که پروندن تنها از دیدگاه محدودی مطرح کرد تعمیم می دهد. قیمت کالاها نه تنها شامل مازادی نسبت به مزدهاست بلکه نسبت به سود هم هست و آن بخش ثابت ارزش است. طبق استدلال پروندن، سرمایه دار هم نمی تواند با سودش کالاها را باز خرید کند. اما فورکاد چگونه این معما را حل می کند؟

با ادعائی پوچ: رشد سرمایه. بدین سان رشد دائمی سرمایه، ضمن سایر چیزها، به این معنی است که وقتی اقتصاددان سیاسی ناتوان از حل مسأله قیمت برای سرمایه ای معادل 100 است تحلیل هزینه برای سرمایه ای معادل 10000 زاید خواهد بود. به شیمی دانی که در مقابل این پرسش که چرا محصولات زمین بیش از خود زمین کربن [اسید کربنیک - ترجمه فرانسوی] دارند چنین پاسخ دهد که علت این امر افزایش دائم محصولات کشاورزی است، چه باید گفت؟ در اقتصاد سیاسی عامیانه تمایل خوش نیتانه برای یافتن بهترین دنیای ممکن در دنیای بورژوائی جانشین میل به حقیقت و هرگونه تپش برای حقیقت و گرایش به پژوهش علمی می شود.

[اقتصاد سیاسی عامیانه، تمایل خوش نیتانه برای یافتن بهترین دنیای ممکن در دنیای بورژوائی را جانشین هرگونه نیاز به عشق حقیقت و گرایش به پژوهش علمی می کند.]

(*) پی بر ژوزف پروندن، مالکیت چیست؟ یا پژوهشی در باره اصل حقوق و حکومت، پاریس 1841، ص 201-202

(**) اوژن فورکاد (1820-1869)، روزنامه نگار فرانسوی، بنیانگذار مجله هفته مالی در سال 1854 و عضو هیأت نویسندگان مجله دو جهان بود. مجله هفته مالی از سوی بخشی از بزرگترین سرمایه داران صنعتی و بانکداران بزرگ - از جمله روتشیلد - پشتیبانی می شد. این مجله در دوره ناپلئون سوم منعکس کننده مواضع اپوزیسیون بورژوائی بود.

مجله دو جهان، قدیمی ترین مجله فرانسوی است که در سال 1829 تأسیس شد و هنوز دایر است. در آغاز مجله ای ادبی بود که بخشی از مهم ترین نویسندگان، شاعران و روشنفکران فرانسه در آن می نوشتند. از سال 1848 به بعد به مجله ای اقتصادی و سیاسی مبدل شد که به هنرهای زیبا هم می پرداخت. این مجله که سال 1848 مواضع لیبرالی داشت پس از آن به موضع محافظه کارانه در غلتید. (س. ش.)

9- «سرمایه گردانی که در مصالح، مواد خام و کالاهای ساخته شده سرمایه گذاری می شود خود ترکیبی از کالاهاست که بهای لازم آن توسط همان عناصر تعیین می گردد، از این رو از دیدگاه کل کالاها در یک کشور، ملاحظه این سرمایه گردان همچون عنصری برای محاسبه بهای لازم کالا به معنی دوبار حساب کردن است.» (استورچ *، در *درنامه اقتصاد سیاسی*، ج 2 ص 140) منظور استورچ از عناصر سرمایه گردان، بخش ثابت ارزش است (سرمایه پایدار صرفاً شکلی دیگر از سرمایه گردان است). «در حقیقت مزد کارگر، همان گونه که آن بخش از سود بنگاه دار که در شکل مزد است، اگر آن را همچون بخشی از وسایل معیشت به حساب آوریم نیز همگی عبارتند از کالاهای خریداری شده به بهای جاری و آنها نیز شامل مزد اجاره سرمایه ها، اجاره زمین و سود بنگاه داران هستند... این ملاحظه تنها ثابت می کند که تجزیه بهای لازم به ساده ترین عناصر آن ناممکن است» (همان جا، پانوشت). استورچ در کتاب *ملاحظات در باره سرشت درآمد ملی* (پاریس، 1824)، در جدل به ضد [ژان باتیست] سه، می پذیرد که تجزیه نادرست ارزش به عناصری که صرفاً درآمد را تشکیل می دهند به چه نتایج پوچی می انجامد؛ او به درستی بی معنی بودن این نتایج را - از دیدگاه ملی و نه از دیدگاه سرمایه دار

منفرد- افشا می کند اما خود او ذره ای در «تحلیل بهای لازم»**
پیش نمی رود و در *درسنامه* خود می گوید بجای ادامه پژوهش
در دور و تسلسل بی انتها [باید پذیرفت] که تجزیه بها به عنصر
واقعی تشکیل دهنده اش ناممکن است. «روشن است که ارزش
محصول سالانه بخشی در سرمایه و بخشی در سود توزیع می
شود و هریک از این بخش ها ارزش محصول سالانه مرتباً صرف
خرید محصولاتی می شود که ملت به آنها هم برای حفظ سرمایه
اش و هم برای تجدید انبار محصولات مصرفی اش نیازمند است»
(ص 134 و 135). «خانواده ای که از طریق کار خود برای
رفع تمام نیازهایش خود کفاست) آیا می تواند در انبار یا اصطبل
خود ساکن شود، بذر یا خوراک دام خود را بخورد، از پوست
حیوانات کاری اش برای پوشاک استفاده کند، ابزار و ادوات
کشاورزی را به وسیله سرگرمی مبدل سازد؟ طبق تز آقای سه
باید به همه این پرسش ها پاسخ آری داد» (ص 135 و 136). «...
اگر بپذیریم که درآمد یک ملت برابر با محصول ناخالص اوست،
یعنی اصلاً سرمایه ای از آن نباید کسر نمود، باید این را هم بپذیریم
که ملت می تواند تمام ارزش تولید شده سالانه خود را صرف
مصرف غیر مولد کند بی آنکه این کار لطمه ای به درآمد آینده او
بزند» (ص 147). «محصولاتی که سرمایه یک ملت را تشکیل
می دهند محصولات مصرفی نیستند» (ص 150).

* آندره ئی کارلوویچ استورچ، 1766-1835، اقتصاددان، آمارگر
و مورخ روس.

** این اصطلاح در متن به فرانسوی آمده است: l'analyse du
prix nécessaire

10- برای توضیح بیشتر رجوع شود به *نقد برنامه گوتا*. (س. ش.)

11- برای بررسی بیشتر رجوع شود به *نقد برنامه گوتا*. (س. ش.)